



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران  
بخش دیجیتال

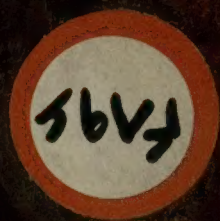
نام کتاب: *چهل مجلس*

مؤلف: *سلطان حسین خوارزمی*

شماره کتاب: *۴۸۹۶*

اندازه: *۳۲۱۵x۲۰*

تاریخ تصویربرداری: *۹۰ مهر*









ع	ر	ع
۳۷۵۵	۶۲۲۸	۴۸۹۶

کتابخانه عمومی کورستان

نام: \_\_\_\_\_

شماره ثبت کتاب: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: ۶۲۲۸



کتابخانه عمومی کورستان

نام: \_\_\_\_\_

شماره ثبت کتاب: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: \_\_\_\_\_

کتابخانه عمومی کورستان

نام: \_\_\_\_\_

شماره ثبت کتاب: ۶۲۲۸

شماره قفسه: ۴۸۹۶



۹۲۲۸ سوره قیام

۱۴۹۳ ۰



٦ (٧) ٩

٥٥ مجلس

حضرت مولانا محمد امجد علی دہلوی

ملائیہ طبعیہ میں حالات حضرت مولانا  
نذیر حسین اللہ قیاسی و دیگر طبقات کی طرف سے

پہل مجلس

از دارالحدیث سلطان السار فہم حضرت مولانا محمد امجد علی دہلوی

۴۸۹۹

قلمی نسخہ

۲۵۶



۴۸۹۵

کتابخانه مرکزی  
تبریز

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله در بیان مجلس حضرت مقتدار العالمین مهدی الطاهر  
مدینه علم لدین خرمینه و امیر اربعین حضرت محمدی مد ظله العالی  
شیخ حسین الخوارزمی نور الله قبره  
عالم علم حال رحمتی در مرشد رهنمای حقانی  
عالم معنی و در احوال شده جمله احوال او مقال شده  
مجلس اوست مجمع علما و خاندانش منیر نور خدا  
سخنش و ادوات نجات بر کمالش کلام پرده نیست  
او یقین نکرده قول کسی که زند از کلام کس نیست  
یا طین او بعلم حق دانای عالم علم حق بحق کو یاست



گفته از بگویم ظاهر <sup>تشیع</sup> در مجلس با هر  
بدان ای طالب واقعی رموز حق و ای عاشق مشتاق  
جمال حقیقت مطلق که در مجلس شریف آن حضرت مدظله  
از علما و فضلا حاضر بودند و روی اخلاص بران آستان  
می نمودند که از مباحث علمی سخنان در میان می آمد  
و گاه از تحقیقات مثال تصوف اسرار نهان در بیان  
می آمد و گاهی از جوهر حقایق از معدن وقایع و کسب  
الفاظ و عبارات به حاضران مجلس ایثار میکردند از آن  
در حقایق که در مجلس کسب یا تاثیر آن حضرت ایثار می یافت  
این ضعیف آنرا ذکر کرده و در خزینه خاطر مخزون میکرد و ایند  
چند این کجین ضمیمه از آن مملو شده بود و آن کج غنیمت  
را مدتها محفوظ میداشت که در وقتش ایثار دوستان  
باحقیقه و مخلصان طریقت کرده شود اما بنا بر طول کس  
و حوادث و در آن بیغای نسیان که شعار انسانست  
اکثر آن کج مخزون بدست تاراج محو داده بود و باین

۲  
بر دوستان مجلس نموده بود خواستم که آن در را بنظر  
آرد و نیز این خواطر احباب سپارم تا فرایند آن بجامه خلق  
منتشر گردد از همین مجلس اول آنکه در زمانه که آنحضرت  
مد ظله العالی به بلده محفوظه سر قند حرمها و الله عن البلیا  
و مرافات شریفی آوردند تا ثمرات و حالات و کیفیات  
و تصرفات ایشان خواص و عوام را فرا رسد و باین  
و جمیع عمال و اهل آن ازین عظمت و جود مستاصل شده  
بود و همه و رکوشها فرو گرفته متوجه بودند که شاید از راه توجه  
بر ایشان فرجه و سبب بروی یا بند از سلسله نقبتند به  
درویشی بوده است که از صفای باطن خیالی پیوده است  
هم با و رجوع کرده اند که او متوجه باشد و آن درویشی  
چون متوجه گشته دیده است که حضرت امیر المؤمنین  
و امام المومنین اسد الله الغالب علی ابنی ابی طالب  
رضی الله عنه در میان چهار سوختی سر قند سوار ایستاده  
اند و نشانی در دست دارند و میگویند که مضمون این

معین

تاریخ



نشان اینست که ز غایت درین ولایت خلیفه امیرالمومنین  
ابوبکر صدیق رضی الله عنه منسوب بود و این زمان  
حکام این منشور خلیفه نام منسوب شد و بمنزله اند که درین  
شهر ولایت بر طبق این نشان منادی کنند که تا همه  
شنوند و بدانند که آن عزیز میگویند است که بعد ازین  
قدیم که بر لب دریای عظیم ایستاده ام و مشکلی  
بدست دارم هر چند میخواهم که از آن دریای مشک خود را  
بر آب کنم از آن آب درین مشک من چیزی قرار نمیگیرد  
و درین حین دیدم که یکی خروسی خوش رنگی خیره خوش فغان  
پیدا شد متوجه او شدم که او را بگیرم چون نزدیک رسیدم  
از بنا کوش او برقی درخنده بر من زد که پیوسته شد  
افتادم بعد ازین توجه و احوال آن عزیز با غرضه سر قند  
صورت و افعه خود را گفته است و همه تبیه کرده اند  
که این کسی نیست که توجه کسی را درو تاثری باشد  
خاطر خود را رنجه ندارد که این کسی از پیشگاه اگاه

۳۰  
گشته بارش و طالبان آن منسوب شده است چون راه  
توجه ایشان مسدود گشته است و بحسب محنی راهی نیافتند  
از کعبه اند که ایشان از علم قال چیزی تلقین نکرده اند  
اما بحسب قبل قال ایشان سوالات کرده مجازات میخواستیم  
باشند که ازین همه غالب تو اینم آمد چون سخن ایشان افتاد  
افتاده است مولانا عبد القادر نام فاضل درین راه  
در ملازمت حضرت ایشان آن عزیز این سخن را از  
افواه شنید متعجب حال گشته آمد و عرض ایشان رسانید  
است که عزیز این شهر داعیه سوالات از شما دارند  
و بعضی دیگر متوجه اند و شما از همه فارغ نشسته اید و باین  
متوجه نمیشد آنحضرت مد ظله العالی فرموده اند که ما توجه  
خود را باینها ملوث نخواهیم ساخت زیرا که توجه ما همیشه  
جایست که همه متوجهان آرزو مند آنند که بگویند آن پیر  
پرده نقیبی بار یابند و در آن گوی بکار گذار یابند بگویند  
آن نمیتوانند رسید و چاشنی ازین نتوانند چشید و توجه



همه آنها بکلمه پای بار یافتگان آن درگاه و حرمان آن بارگاه  
 غیر سد شعر و لایحه مالدجه بسوی حق داریم  
 غیر را در نظر نمی آریم و همه امر خیر و شر بدو ام  
 متوجه بسوی حق داریم همچو ذرها و بجنه جهان  
 مقید برایش و دستاریم کرده قطع نظر ز کف نشو  
 و بگویند و گفتاریم چون بد پر عقل کار نشد  
 کار با کار ساز بگذاریم رسته از عقل و رای تدبیر علم  
 و لایحه است و مدوش وصل که چه مستی ما مدام بود  
 بیک در کار خویش بشاریم هر انکار ابر تیغ نهان  
 ز سر منکران بر داریم دیگر آن حضرت مدخله عالی  
 باین ناز عزیز خطاب کرده اندک اگر توجه ایشان رسیده ما  
 قریب بیا نیکو اغت پای در از کنم که من در ظل حمایتی  
 ام که حرارت ترس و هول اغیار را در من تا شمر نیست  
 و در پایه سر رعایتی ام که از جمله جمیع سرینکاهن جهان  
 شمه در آن تغییر نیست بدوام توجه منی بر اینست که

توجه بفر آن کفر عارلا نسبت و هر کس که توجه غیر از درگاه  
 محبت و در پست دیگر فرمودند که اگر از سوالات ایشان  
 ترشاید و هر این تنگ بخل آن میخوای زهی نادانی ز تو اک  
 چیزی که مفهوم نیست جواب او نیز معلوم نیست بسوی فکر  
 ما در آن مدخلی و عدم تامل ما در آن خلای نیست  
 سوال ایشان شغفه شود هر چه از ممکن غایت مدخل سر  
 جواب گفته شود بعد از روزی چند حضرت ایشان بطول  
 مزار پر انوار حضرت خواجہ احرار افتخار خاصان اکم خولعه  
 عبید الله قدس الله سره العزیز الشریف بودند و اعززه و او  
 آنحضرت همه مستقبل گشته در آن مجلس جمع شدند بعد از ادا  
 وظایف طواف یکی از اولاد حضرت خولعه که هر سوم بخولعه  
 عبدالحق بودند بر جسم عرضه داشت نیاز مندا نه گفتند  
 که بعضی مشکلات داریم که اگر رخصت باشند بطریق استفتا  
 از ایشان پرسیده شود حضرت مخدومی فرمودند که درین عالم  
 ملاقات و منان منحصر در دو چیز است یکی افاضه است

مغز و است



و مگر با استغاضه در ویست که از حواله رزم باین ولایت اند  
 اند بجهت همین آمده اند که هر جا که محل استغاضه باشد بهره ببریم  
 و اگر قابل اغاضه باشد در آن تغیر نکنیم مگر که کلام فصاحت  
 این نظام شایسته و معنی خالی نخواهد بود بنمایند تا بشر  
 تمام رسیم بعد از آن خواهد داده گفتند که در طریق مشایخ  
 نامیله میاید که فلان لسان کار تمام کرد این سخن بجهت معنی است  
 و این کار را تاجی می باشد آنحضرت و لم بکاته فرمودند  
 که این سخن را معنی آنست که لطیفه انسانی که از فیض اقدس  
 که آن فیض ذات است و فیض قدس که آن فیض احدیت  
 است و حقیقت محمدیست صلی الله علیه و سلم موجود شد  
 و از اینجا اورا عالم صفات تنزل میفرمود بر هر صفی از  
 صفات که اورا انزول می باشد اورا از چندین هزار حجاب  
 و عقبات میگذرانیدند تا در آن صفت آرام میگرفت و علی  
 هذا القیاس لطیفه انسانی از عالم جبروت که عالم صفات  
 است به اتم حکومت از ولایت آمد چهار صد هزار حجاب نورانی

مکتب او شده از عالم ارواح تا بعالم اجسام آمد و بعد  
 از او حجاب نورانی و ظلماتی مکتب او شد زیرا که حکمت  
 الهی این تقاضا کرد که از هر حجابی اورا انسانی و غیبتی  
 حاصل شود تا از مقام و مرتبه اصل خود فراموش کرده در  
 ظلمت آلود بدن تا وقت و میعاد مقدر و مقور آرام  
 و هرگاه بنده بتدکات حق و انوفیت و بیعت  
 و غنایت حق معین او گردد از سر کشگی دوری و باویه  
 مجوری بازگشته از در و ازده توبه نصوح در آمده و برای  
 آمده بود باز میگردد و هر یکی از آن حجت ظلماتی و نورانی  
 قطع کرده و هر یکی از مراتب و مقامات له و عقبات که در  
 تنزل گذشته بود همه را یکی یکی طی کرده باز بحقیقت اسلامی  
 خود که آن محیط ذات است قطره صفت می پیوندد و به  
 قطره چون در بحر کل افتاد شد فانی خوش اسم اعظم  
 خواند که اورا بر بیکر آن دیگر این مقام ابتدای سیر  
 و احدانیت که آنرا سیر بالله گویند قطره لطیفه انسانی



که پانچم محیط پوسست دیگر میراورد آناهیت و مرآت  
 رتب اورا غایتی نیست که اگر بحیوة ابدی هر چند درین مقام  
 سیر و سیاحت کنند آنرا نهایت و تمامی نباشد و اطلاق  
 این اسم تمامی تصور آن و اعتقاد بر آن منجز بکس نیست  
 پس تمام کردن کار بآن معنیست که رطبه انسانی که آن پیوسته  
 است بکس که کرده بود باز آن سوز را پیر مستقیم که آنرا سیر  
 الله میکنند تمام کرده بحقیقت اصلی خود که آن فنا فی الله است  
 و بقایه پوسست پس کار تمام کردن بمعنی تمام کردن آن سوز است  
 و این ابتدا سیر بالله است نزد همه عارفان و مصلحان دین  
 درین طریقت نقش بندیه همیشه می نازند که بدایت ما و نهایت  
 طریقت دیگران این سخندست ولیکن تشخیص و فرق این سخن  
 نکرده اند که مشایخ ما درین مقام دو اعتبار است یکی  
 بدایت است و یکی نهایت این که مشایخنا فنا فی الله و بقایه را  
 نهایت گفته اند باعتبار نهایت سیر بالله است و بدایت  
 سیر بالله نزد همه مشایخ فنا فی الله است ولیکن آن طایفه

که سلوک راه در سیر بالله پیغمبرند و توحید حالات است  
 و راه آن سیر نکردن و دفع حجب و عقبات آن بتوفیل نکرده  
 اند آنرا اعتبار نکرده اند و ازین جهت طعنه بر مشایخ کبار  
 و محققین نادر میکنند و عقل قبول نمیکند که آن سخن از  
 اکابر و محققان آن طریق بوده باشد زیرا که گفتن سخن  
 باین تحقیق از محققین اهل حق و قریب بحال است و بدین  
 این گفتن شزد تعصب از طفلان و نادان خام خیال است  
 و کرده و اصدان همه یک دلانند و زنده بیک جانند و **ولایه**  
 اهل و رسول زنده بیک جان کاملند چون قطره ای آب  
 بیک بحر و اصلند هر یک جو قطره شده از هم جدا  
 در جمع جمع جو یک نفس و یک دلند **مقدمه** مجلس دوم آنکه  
 عالمی از آنحضرت سوال کرد که الولاية افضل من النبوة  
 یعنی ولایت فاضلتر است از نبوت ازین تفضیل اولیا  
 بر انبیا لازم می آید و حال آنکه مسأله اینست که افضل  
 و اکمل خلق انبیا اند علیهم السلام حضرت ایشان فرمودند که



معنی ولایت قرب و وصال حضرت حق است آن بر جمع بعد  
 التوفیق و معنی نبوت رجوع است از حق باذن الله تعالی  
 و این فرق بعد الجمع است و فرق بعد الجمع حسب تبلیغ  
 احکام شریعت است و در وی خلقت دارد و جمع بعد الزمان  
 یکی که روی بحق دارد پس افضلیت ولایت بر نبوت ازین  
 جهت است نه از کل وجوه و هر نبی و لیست پس و لا  
 همان نبی افضلیت بر نبوت و افضلیت نبوت بر ولایت  
 از ان حیثیت است که او از لجه فنا باحل بقا آمده و صفات  
 و صفات الله گشته است و متخلی باخلاق الله شده است  
 و کمال انسانی درین است که از صفات بشری منسلخ شده  
 خلعت صفات حقانی پوشیده پس هر یک ازینها از حیثیتی  
 بر یکدیگر افضلند نه از کل وجوه و این هر دو معنی در نبی  
 هست پس او افضل و اکمل باشد **مقوله** مجلس سیوم  
 آنکه سائلی سوال کرد که حضرت موسی سوال کرد که رب  
 العزت و العظمی ایکن و خطاب از حضرت موسی بود تا آنکه

که هر نبی و لیست و ولایت بی فنا وجود ندارد و فنا تجلی  
 میسر نمیشود پس چون حضرت موسی تجلی طلبید و او را  
 جواب این تر این آمد که یعنی هر آنچه هرگز نبی نبی تو مرا  
 آنحضرت جواب فرمودند که تجلیات بر انواع است تجلی  
 آثار است و تجلی افعالی است و تجلی صفات است و تجلی  
 ذات است و هر یک تجلی ازین تجلیات را افعالی است حضرت  
 موسی علیه السلام با آنکه تجلیات حیکم میسر شده بود اما طلب  
 مشاهده تجلی ذاتی کرد و ان مقام محبوبی بود که ان خاصه محمد  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و موسی علیه السلام مقام  
 محیی بود و ترقی از مقام محیی بمقام محبوبه و مراد بود او را  
 گفتند که الم تراجم ربکی و همچنین موسی علیه السلام  
 گفت رب اشرح لی صدیقی و بصری امیر و محمد رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم الم تشرح لک صدوک و وضعنا  
 چون موسی از حضرت حق سبحانه و تعالی طلب و دیده مشاهده  
 ذات کرد و هنوز به بقای بعد الفناء نرسیده بود تا آنکه



از بی ذات از بی راننده کند و بقایای صفات وجود  
 برقرار بود بدالت از بی لاجرم از اجواب از ان  
 سوال این ترایته آمد تا شاید مشهور و قایم نشود و بدو  
 پایی نکرده مشاهده ذات او نتواند کرد و آن مقام مخصوص  
 از جیب آنکه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و موسی را  
 فرمود و السلام تجایی به الجبل جعله دکا و خر موسی صغیرا  
 تجایی بر طور نقش وجودش متدانشی و متذکر شد و بقیه  
 که از طلب رویت مشاهده در و بود از و برخاست و گفت  
 در حال آفاقه فلما آفات قال سبحانه ثبت الیک انا  
 اول المسائین و بطلیل و تبعیت آن محبوب آنکه جبر  
 از ان جام در کام امتش چکانیدند از محبت محبوبی رسانیدند  
 و حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس الله سره العزیز  
 همین معنی را فرموده اند که چون موسی علیه السلام بقیه  
 امت آن جیب آنکه را دانست تمنای آن بود که از  
 جیب در یافت این سعادت از خیل امت حضرت رسالت

بنامه صلی الله علیه و سلم باشد **ثبت** گفت باری و امت  
 که مرا در طفلی هست او کن بکرا که موسی خواست  
 این حاجت مدام بیکل عیبی یافت این علی مقام  
 بار دیگر آن سایل پرسید که از این سخن نیز غرض اولیاد امه  
 لازم می آید بر اینبار مانع زیرا که ایشانرا از مشاهده  
 ذات از بی نبود از بی نصیبی بنوده است و اینبار  
 امت محمد و اصحابی الله علیه و سلم از ان بهره نصیبی بودند  
 و این فصل عظمت حضرت ایشان مدخله العالیه جو افروخته  
 که اگر چه در شان ایشان فضل عظمت فاما موجب تفضیل  
 ایشان بر اینبار ما سبق نمیشود زیرا که آن نعمتی بود و خوا  
 انعام نامتناهی مخصوصی بآن جیب آبی که آنکه غیری را در ان  
 مشارکتی باشد و آن حضرت از متابعت شریعت بر ان شریعت  
 آب حیوة طریق کشاده است و از حقیقت آن سایلان  
 و سالکان امت خود را مستغنی ساخته اند و این مثل  
 آنست که اگر باد شاهی از خزاین خود جوهر خاصه قیمتی را



بهر شیئی از موزان و خاصان خود بخشد و آن موزان شاه  
 اذان نیز خاص تابعان خود را ملاحظه سازد و تفضیل تابعان  
 او بر امرای دیگر بادشاه لازم نمی آید اگر چه در شان  
 ایشان این فضل عظمت بدانکه مثال محبت ذات بقدر  
 در حق تعالی محمدی صلی الله علیه و سلم مجتبی است که خاصیت  
 و تفضیل او بر جذب آهنی همچنانکه مغناطیس صفت خود را  
 که خاصیت جذب آهنی است مجذوب و محبوب خود  
 بخشد تا آهنی دیگر بر او اند جذب گردد و مجتبی روح محمدی  
 که مجذوب و محبوب او است خاصیت جذب ارواح  
 مومنان از مغناطیس محبت قدیمه کسب کرده بمقام محبوب  
 رسیده است که فانی فی الله و بقایه است و چندین هزار  
 صحابه را از اطراف و اکناف عالم بخود کشیده و هر یکی  
 از ایشان را بقدر استعداد ایشان خاصیت نصیبی یافتند  
 و ارواح تابعین تا با ارواح مشایخ آن خاصیت را سخ  
 شرف تر تا در قرن و بطنها بعد بطن منتقل شدند

۱۰۹۰ م  
 راجع به کشیده و علی ها

پس این سعادت الهی را از خاصیت جذب موزان  
 محبت قدیمه پیوست صلی الله علیه و سلم که مجذوب و محبوب  
 میگرددند از خودشان تا تفضیل لازم آید بمقوله مجلس  
 آنکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که در میان علما  
 ماوراء النهر دانشمندی بود که هرگز دایره علوم صوری  
 و معنوی و اناترین و محقق ترین علما بود و همه اعلمیه  
 بدو مسلم بود و عالم بر او اشته او مولانا احمد گفتندی  
 منسوب بخندید بود نور عالم قال سال راه نموده طریقت  
 طریق هدایت پیورده راه ارادت بدرویشان  
 سپرده در طلب حق و سلوک راه حقیقت وجد و جوامد  
 داشت و از مشایخ مرزبان حاصلی و نصیبی می برد  
 از راه یقین و اعتقاد اخلاصش با درویشان در درجه  
 مقصوب بود ازین رهگذر گاهی در میان درویشان دیده  
 در جلا و میرفت و منبع ازین رفتار ممنوع نمی شد علما  
 سرفند آن عالم عامل را در مجلس ملامت کرده اند که



علم را از آنست که در جلا و جلال خود میروی و مقام که  
این را می بیند اعتقاد از اهل علم فاسد کرده بخوارت  
نظر میکنند و همه مردم از این بی حرمتی در ضلالت افتاده  
عامی میشوند خدمت مولانا احمد جواب گفت اندک  
من در جلا و ایشان میروم از روی تحقیق میروم نه از روی  
تعلیم میروم و نه از روی تقلید زیرا که ایشان علم لدنی  
ند و علم میتوانند که در جلا و اعلم رود چرا که ایشان  
علم بعالم لدنی اند که آن علم حال است و علم حال فوق  
علم قاست پس ایشان از من اعلم باشند و یکی از آن  
جماعت معاند گفته است که لایسم ایشان عالم بعالم حال  
باشند و انشعبدی دیگر افکس را گفته است که لایسم تو  
درین حال مجاس زیرا که او میگوید مرا یقین شده است  
حال ایشان و اعلمیت را و مسلم داشته است و عدم  
تسلیم تو در یقین و تسلیم او چه مدخل دارد تو مرکز مسلم  
میدارد و مرکز منشأش حضرت ایشان چون این سخن را

۱۰  
شنیدند و وزی از خدمت مولانا احمد بر سیدند که حال  
مسلمه معری اعتقادی اینست که عالم حادث است بر او  
نیز این اعتقاد دارند که صفات الهه قدیمست و یکی  
از صفات الهه صفة خالقیت است و این نیز از معتقدان  
است که تعطیل در صفات بحالست پس مع آنی خالف  
بج خلق متصور نیست و هر نوع مخلوقی عالمست پس عالم  
می باید که قدیم باشد نه حادث و خدمت مولانا جامع قال دل  
این سخن را در میان علماء گفته اند که حضرت ایشان سخن  
میکفتند اگر چه شایان بحال ایشان قایل نیستند درین سخن  
تا مل فرماید و حل این اشکال نماید چندگاه علماء در فتح  
این اشکال نکته می گفتند و جناب مولانا احمد بطریق  
مناظره توجهات ایشان را رد میکردند و این سخن بجا  
فرار نمی یافت تا آنحضرت و ام بر کاه خود این سخن را  
توجیه فرمودند در توجیه این اشکال تا آن حضرت ظاهر  
العالیه اند که میفرمودند که اگر چه صفة الهه قدیمست اما حکم



اجال و توصیل برای اطلاع کرده اند و حال هنوز  
حکم ظهور در بطون و احدیت مندرج بود و این مرد  
در سطوت وحدت پوشیده بودند و این مجموع در  
ذات بخت بهمان و بی نشان بودند نام نیست  
و غیرت و اسم و رسم و نوع و صفت و ظهور و بطون  
و وحدت و کثرت و وجوب و امکان مخفی بودند نشانی  
ظاهریت و باطنیت و اولیت و آخریت لمصد و قه  
گفت کنند مخفی پوشیده بود پس درین اعتبار  
جمع صفات اله محال در ذات خط مقدر حیت بمحصل  
و فرع و اوراق و ثمرات نخل که در دانه مندر حیت  
مجال چون اینجا ظهور است و نه بطون و نه یقین باطنیت  
دیگر که لازم اینهاست بالکل مخفی نیست است پس  
درین اعتبار هنوز ظهور صفت خالقیت نیست چه جای  
مخلوق پس چون شاهد خلوتخانه رغیب اول که خود را  
بر خود جلوه داد بهشت وحدت بود پس اول یقینی

که از غیب هویت ذات ظاهر گشت و حدیثی بود که  
اصل جمیع قایلین است و بعد از آن خواست که خود را  
جنانکه بر خود مجلا جلوه داد و متصل نیز جلوه دهد که این  
جلوه را کمال دیگر است و جمیع آنچه در صدد تفصیل است  
درین تجلی نایب به ظهور آمدند و بعد از ظهور و تفصیل شواهد  
و یقین صفات هر صفتی بمقتضایش به ظهور آمد پس صفت  
خالقیت را آنچه مقتضای او بود که خلق است به ظهور آمد  
پس عالم با این اعتبار حادث باشد و الله اعلم بالصواب  
**مقدمه مجلس پنجم** آنکه سابق از طریقت نقشبندی از آن حضرت  
پرسید که اهل عزالت اولی اند یا اهل عشرت حضرت ایشان  
مذکره العالی فرمودند که بنکریم مبتدیت یا منتهی اگر  
مبتدیت در عشرت نا ابلست بلکه عشرت او را زیر  
قائمست و این مقامی و مرتبه نیست که از مراتب عالی  
تا مبتدی و او عزالت را اندر حد و بریت و تجلیات اسما  
و صفات مستعد تجلی و ایستاده شده به فنا فی الله و بقا



منزه نشود و دوام اکاهی او را حاصل نشود و بارها  
 وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت مشاهده  
 نکند چنانکه نه وحدت مانع کثرت شود و نه کثرت مانع  
 وحدت شود بمقام عشرت نرسد زیرا که درین حال اشتغال  
 صوری مانع اشتغال معنوی نمیکرد و اگر فیصل ازین خود را  
 اهل عشرت نامیده بگویم بازاری در زمینه با اشتغال صوری  
 اشتغال نماید زود باشد که بتفرقه روزگار گرفتار گشته  
 خود را بباد و دود این مقام کمالان و اهلان است  
 نه اسم و رسم بولسوسان ایشان را که اهل عشرت باشند  
 زیرا که خلوت در انجمن دارند با وجودی این مقام اگر  
 این طایفه بگویند عزالت در روند فیض و حضور ترقیاء  
 و سرور ایشان بر اصناف عشرت خواهد بود این حال  
 وحدانیت است و حال است که احتیاج بدلیل ندارد  
 هر کسی بآن قیام نماید بداند و اگر مبتدی برانست یقین  
 صحفه من جرات شیطانست و حضرت رسالت شاه صلی الله

علیه السلام که فطرت و قابلیت ایشان اصل و منبع است  
 و قابلیت جمیع خلق اولین و آخر نیست استعدادهای  
 نزد استعدادهای آنحضرت مثال قطره آب است نزد محیط آب  
 این همه حق تعالی اول عزالت بر دل بشری آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم بشری گردانید تا اربعین در اربعین نیست  
 و او عزالت را داد و اندکگاه در عشرت و انجمن در آمد  
 با اشتغال صوری و دعوت خلق مشغول گشتند چنانکه  
 ساکنان راه و طالبان آنگاه است و علیه و رعایا و  
 و مراد و مقوله مجلس ششم آنکه حضرت مدظله العالی  
 نقل میفرمودند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم  
 از غزاهای بازگشت و با اصحاب گفت که مبارک باد بر شما  
 جهاد اصغر بجای آوردید اکنون متوجه جهاد اکبر ازین گداز  
 باشید اصحاب پرسیدند که یا رسول الله جهاد اکبر ازین گداز  
 باشد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که جهاد کردن  
 با نفس خود بیکر است از جمیع جهاد است حضرت ایشان



مذکره میزمودند که معنی این را جهاد اکبر نامیده اند  
این معنی دو نکته فرمودند یکی آنکه در جهاد خضم ظاهر کسی  
حاضر و مطلع است بر قصد دیگر و تدبیر و ضرب در  
دو بدل آن و فراخ ارادان و رفع دشمن میکند و نیز در وقت  
غلبه خضم محکمت که بکریخت از شر او نجات یابد انفس  
و شمشیر که عیار و مکار از قصد و حمله او در نظر اثری  
نیست و از شدت ضرب او کسی را چیزی نیست جزین  
مزار مر اسان از این تصدیق سرنگام به کام انداخته  
است و بیکی جمله اعمار دین ایشان را بر انداخته است  
که در ظاهر آن اثر نیست نفوذ باطنی من شرو انفسانی  
سات اعمالنا پس باین دشمن پرکین که از هر کین گاه  
سر راه میگیرد که نه هر کس را با و مجال متبذره و نه وضع او ممکن  
به تیغ تیز و نه از و مخلصی او بکری تر بس جهاد با او اکبر باشد  
و نکته دیگر میزمودند که در جهاد با کفار قاتل شود اگر مقتول  
در هر روز صورت مجاهده با جهاد است اما جهاد با انفس

مکنت

خویشی البته مجاهده می باید که غالب و قاتل باشد با جهاد  
و مرحوم باشد که مغلوب و مقتول نفیس ملعون و مردود است  
زیرکی از غلبه و قتل نفس مراد آنست که آنکس را  
نفس مغلوب سلطنت و حکم خود ساخته حکم ات انفس  
لا موده بالسوء جندانی بطلان و عیان نشی امر فرماید که  
که آخرت خذلان مر ایمان آن غفوه خراب غفلت  
و نسیا شر از حق اسلام انداخته از سعادت بقا و حیات  
ابدی او را دور کرد اینده در کفر و الحاد و زندم مستحق  
خلود و در نار میگرداند العباد بالله عن الشیطان من هذه  
الحال هر آینه جهاد کردن با نجس خضم مکار جهاد اکبر است  
رباعیه یارب هم را از فتنه خضم بنه در حفظ امان خود  
ما از تو ز شر نفس خود ایهم بنه از شر جیاهم او نفوذ بالله  
مقوله مجلسی بنعم انکه روزی در مجلس آنحضرت مد ظله  
مولانا جعفر نام دانشمندی بود و از حضرت خواجه محمد  
پارسا نقل کرد که ایشان فرموده اند که حضرت امیر المومنین



ابوبکر صدیق رضی الله عنه اهل مشاهده بودند و امیر المومنین  
عمر رضی الله عنه ایشان مجاهده بودند و آنحضرت مد ظله العالی  
فرمودند که نظر باین سخنان نقصان لازم می آید به امیر المومنین  
عمر رضی الله عنه زیرا که اهل مجاهده کسی را میکونند در اصطلاح  
اهل سلوک که هنوز در سلوک از سر نظر نرسیده باشند و این عین  
نقصان است و در کمالات اعلی و مقامات اقصای  
امیر المومنین عمر هیچ شک نیست و اهل مشاهده این طایفه اند  
که بر بقای بعد الثنا و مشرف شده اند و حق تالیف ایشان را  
وجود موهومی عطا فرموده اند که آن و چون اندکان تغیر  
و تبدل مبراست و بآن بخلع وجود ذات ازلی را  
بنور ازلی و مشاهده نمایند و این درجه اعلی و مقام  
اقصی است بیان و توجیه این شبهه را حضرت ایشان <sup>حنین</sup>  
فرمودند که مراد از این که حضرت امیر المومنین ابابکر صدیق  
راضی الله عنه اهل مشاهده گفته اند آنست که ایشان اهل  
مشاهده بوده اند بی محاهده زیرا که ایشان را دوام

مشاهده بوده است و مراد از آن که حضرت فاروق رضی  
الله عنه را از اهل مجاهده گفته اند آنست که ایشان مجاهده و  
مشاهده می شده اند زیرا که آنرا که دوام مشاهده نیست  
بعد از خویش مجاهده می باید کرد تا بمشاهده رسد زیرا که اهل شهود  
دو طایفه اند اصحاب مراقبه و ارباب مشاهده <sup>مجلس</sup>  
هشتم آنکه از آن حضرت سابی سوال کرد که سبب وجد و  
آدمیانه او در دنیا اینچنین گفته اند که بواسطه فراق و اشتیاق  
روحست مراتب و مقامات تحقیق که آن مقام وصال است  
و اهل جنت را میکونند که همیشه اهل تجلی و وصالند و در مجلس  
ایشان میکونند که خوانند و سازند و باشند که ایشان از  
سجاع آن اصوات و نجات متواجده میشوند چون فشار  
وجد فراقست و اهل اشت و اصلند و اهل وصول را  
فراق نیست پس چون سبب منتفی شده است باید که وجد  
هم منتفی باشد آنحضرت مد ظله العالی این سوال را دو جواب  
گفته یکی آنکه میفرمودند هرگاه که مستغرقان بحر تجلی را



شعور بر شود حقیق شود آن نشانه فرافست قریب  
 وجد موجب اشتیاق است پس آنکس که وجود او در وجود  
 حق فانی باشد او را واجد گویند و وجود بوی قائم  
 است و آنکس که مستغرق فنا گشته و بوجود حق قائم  
 گشته است او را صاحب وجود گویند پس واجد فانی  
 وجود است که آن حقیقه حق است جل و علا و وجود فانی  
 واجد است که آن شعور و معنی بنده است پس هرگاه  
 کسی بشاگرد وجود حق از وجود خود منقطع گردد و محل  
 طرب از وساطت گردد و هرگاه نسبت خود از وجود حق  
 محجوب شود در وی طرب بدید آید و این که اهل اشتیاق  
 گاه گاه شعور بغیر و اطلاع بر لغات و اصوات میشود  
 همین شعر است باین که از شعور بوجود حقیق محجوب گشته  
 است که خود اطلاع دارد و آن موجب طرب و اشتیاق  
 است که باز استماع لغات حال ایشان از بیت محجوب  
 و از اشتیاق محبوب حقیقی متوجه شوند تا باز بر صال<sup>مطلوب</sup>

و محجوب حقیق و اصل کردند توجیه دیگر را چنین میفرمودند  
 که چون مراتب سیر فی الله پیاپی و غایتی نیست و هرگز  
 دو تجلی بر یک طوره واقع نمیشود هر تجلی فوق و تجلی است  
 زیرا که هر تجلی صاحب او را استعدادی میبخشد که از آن  
 قری تر و اطراف آرد پس مراتب ترقیات و ترقیه  
 باعتبار تجلیات است پس هرگاه که ارواح متوجه شوند این  
 را بخواهند وجود حقیق قریب حاصل شود فرق اول چون بصر  
 باز آیند ایشان را تمایز و وصول بدرجه اعلی از آن شود  
 و از شوق و اشغاف رتبه اعلی باز متوجه شوند چون  
 در درجات قرب و وصال حقیقی اگر بعد از مدتی و سیاحت  
 کنند آنرا اینهاست نتواند رسانند چون که یک نایت رتبه  
 است بحسب جوی توکل کرده ام هزار پیاپی هنوز  
 در ره عشق تو اول سفر است **مقوله مجلس** نهم آنکه فانی  
 از آن حضرت مد ظله العالی سوال کرد که درایت کلی  
 هالک الوجودی و درینجا وجه بجه معنی است و فیه وجه



بکجا راجعت آن حضرت فرمودند که وجه در پنجاه معنی  
 باین حق است تعالی و تقدس است یعنی که اوست بانی  
 و باین هم فایده است و ضمیر وجه راجع بحق است و باز  
 فرمودند که وجه در پنجاه اگر این ضمیر را راجع بشی داریم بهتر  
 زیرا که درین صورت مرجع الیه ظاهر نیست و نظر بانی معنی  
 آیت چنین فرمودند که کل اشیا ما لک ثبت مکر حقیقه آن  
 شی که مالک نیست زیرا که جمع اشیا قائم و موجود و کفایت  
 است چون حقیقه اشیا رجعت او هست خود بود آنچه  
 مالک است مولای و کالبد است نه حقیقت ذات آن  
**مقوله مجلس** و هم آنکه فاضل و بیک از آنحضرت سوال کرد  
 که این کلمات در او را و نتیجه میشوند که و اشهد ایمانا  
 نشد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا  
 عبده و رسوله علی هذه الشهادة خبی و منوب و علیها  
 نبوت ان شاء الله تعالی ذکر نبوت مستدرک است زیرا که  
 هرگاه شومی بر نبی شهادت زندیک کند و بر نبی بجز و مقرر است

که اگر این نبوت است بحکم حدیث قال رسول الله صلی  
 علیه و سلم من کان من آخر کل امة الا اله الا الله و دخل الجنة  
 رواه بود او و درین جنت بفتح معنی است باین شهادت  
 پس علیها نموت کاین بود و علیها نبوت احتیاج نبود  
 آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که ذکر و علیها نبوت شهادت  
 بطلب ایمان مقبول است زیرا که میتواند که باین شهادت  
 زند کاین کند و باین ببرد اما مقبول نبود باشد هرگاه مقبول  
 نبوده باشد باین مبعوث نخواهد شد و  
 یارب سوره ابوصل مطلوب رسان از و سوسها بحفظ  
 خود دار امان و نختای بامت محمد ایمان و شریعه و این  
 ایمان کرد ان **مقوله مجلس** یا زو هم آنکه بادشاهی که در مالک  
 دین داری و بر سر بر شیری باری با فرمانده ادب نشسته بر حقیقه  
 تندر و نازی در او ان دولت و سرافرازی و شمسوار  
 کشته همیشه در معرکها و غزوات و در مقام جان بازی بود  
 ان عبید الله خان غازی بود نور الله مرقد و که از علوم



شریعت و عمل آن بره تمام داشت و الله تعالی را در احکام  
 احکام شریعت مع جلاله و صلی الله علیه و سلم شمه فرو نمیکند  
 روزی در مجلس آن بادشاه و اناجی از اهل علم  
 حاضر بوده اند که از لباس کعبه معظمه سخنی میگویند  
 چون آن بادشاه و اناجی و محقق بود سوال کرده است  
 لباس کعبه را چه منشا و سبب سیاه ساخته اند هر کس درین  
 باب سخنی گفته است بعضی گفته اند که از جت نام حضرت  
 ابراهیم علیه السلام سیاه ساخته اند و بهمان رنگی و دستور  
 مانده است و بعضی گفته اند که بجهت نام امامین معصومین  
 متبرین سیاه ساخته اند اما عیبه الله خان انا سخنان  
 معقول نشده است و گفته است که درین سرسیت جنتی  
 و نکته ایست که این را اهل تحقیق می باید پرسید  
 و در زمان ما محقق حضرت ایشانند این نکته را از حضرت  
 ایشان می باید تحقیق کرد و انکاء قاصدی فرستاده از آن  
 حضرت استفسار این معنی کردند حضرت ایشان مدظله العالی

زمره اند که کعبه حقیقی ذات حضرت الواجب الوجود است  
 و ارکان صفات او است و آدمیان را بمعرفت وصال  
 آن کعبه حکم نفس محصور و ذلالت الجن و کائنات الی حدیث  
 ای لغرفون ما مورد گردانیده و روی دل ایشان را بمقتدر  
 فاینا نزلوا فتم وجه الله از همه رو بجانب خود گردانیده  
 و کلام غفر نظام است الله یغفر الذنوب جمیعا  
 مشور سوادت آن طوافون ساخت تا هر کس را قوت  
 این تمت بجنبش داید و توفیق این سوادت رفیق طریقت  
 او گردد و از دروازه الشریعة اقرب الی در آمد بود الطریقه  
 و غایب بی روی قافله سالاری طی مراحل و منازل گردد  
 بحکم الحقیقه حایل رسیده بطواف و وصال کعبه حقیقی که  
 آن ذات ازلی لا بدست مشرف میگرد و انگش آب  
 زمزم غفران از لوث عصیان بکلی پاک میکند و سر و بها  
 که حجاب آن کعبه حقیقی است نور سیاه است چون همه  
 آدمیان را بالسمه این پروا نبود و هر کس را دیده و



بظاره آن جمال نمیکشود و دست ممت هم کسی بر آن  
بایه عالی نمیرسد و فرمودند که اگر به سمت استغفار و زاهدی  
این راه بنویزد رحمت خود انبواست که بر همه کس کار  
کند تا شامی خاص و عام باشد و آیه رحمة للعالمین باشد  
مجنایک کج حقایق خود را در کنجینه چهار دیوار عنایم آورده  
مخفی و مدفون گردانیده بود که رونده کان طریقی هدایت  
بآن کج کعبه حقیقه نبی برده حاجی وصال کعبه حقیقی شده  
اند و بمنشور و فضلی ذلک فضل الله یوتیه من یشاء اولیاء  
باخصاصی مواهبت مفضل گردانیده و متمسک از ادبی نشان  
از خرق غافق و مهالک و وجهانی بتوقع الا ان اولیاء  
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون مسجل گردانیده است  
در عالم شهادت نیز چهار دیواری را بشرقی بی بی اضاف  
نموده است و هم آدمیان را بحکم و لله علی الناس  
حج البیت من استطاع الیه سبیلا انوا ارضی گردانیده تا کسی  
بشرقی طواف این مظهر مشرق شود سعادت غفرانی و رحمت

شامل آورد ادر یابد و از لوث عصیان پاک کرده پس این  
لباس این کعبه صوری را بر وفق و طهت نور کعبه مغوی  
سیاه ساخته اند و الله اعلم علی حقیقه و اشیا **مقدمه**  
دوازدهم آنکه روزی در محبت آنحضرت احادیث رسول  
صلی الله علیه و سلم میگذشت که در بیان اوصاف کعبه  
فرموده اند مضمون حدیث این بود که روز حشر خدا تعالی  
جل ذکرة چندین هزار ملائکه فرستد بسوی مکه بچندین هزار  
زنجیرهای ملایکه اودا بسوی عرصات کنند و او در رفتن  
تامل کند و گوید که میروم تا حاجتهای مرا روا نکرد این  
بروز از آن حق تعالی گوید بطلب آنچه میطلبی تا روا  
کنیم گوید آن جمعی که در نواحی من مدفونند بیامرز و آن  
مردم که طواف من کرده اند بیامرز و آن مردم که نام مرا  
شنیده اند و اشتیاق طواف من داشته اند لیکن بجهت  
نبی زادی نتوانستند رسید بیامرز خدا تعالی جل ذکرة بگوید  
بخشیدم همه ابا تو درین زمان که شهادت کردی آنحضرت



را متغیر الحال مشاهده کردم و درین حین فرمودند که کسی  
را ازین معنی عرض می آید که خداوندی که چهار دیواری  
برایش گفت بهین شرف او را این مقام شفاعت دهد  
که چندین هزار را با و بخشد بنده که بهصال کعبه حقیقه  
گشته از خود فایده با و بایسته شده باشد و چندین بار  
بخطاب عبدی مشرف شده باشد چون این مقام ندهد  
که پیوستگان و مجبان و دوستان و مخلصان و ذایران  
خود را شفاعت کند امید و آبی بسیار است از کرم او  
که اینچنین بنده را در عرصه عرض اکبر آهست روی تمام  
باشد و شفاعت او شامل خاص و عام باشد و دیگران  
سعادت توبه و انابت و شرف این طایفه بیان میکردند  
در آن مجلس فاضلی حاضر بود سوال کرد که اگر شیعه باشد  
توبه و انابت کردن بمرشد او سعیدی میشود یا نه  
آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که سعادت و شقاوت  
نام زد قضا و قدر از نیست و لیکن این قدر است که

هر یکی از آناری و علائق است طریق سعادت است مرا طبعیم  
شریعت مصطفویست صلی الله علیه و سلم که اهل سنت  
و جماعه بر آن طریق مستقیم رفتند و طریق شقاوت راه مخیر  
شریعت حضرت سالتست صلی الله علیه و سلم که آن شاه  
راه را کم کرده بی راه گشته بر راه شقاوت و ضلالت رفتند  
اندر بس آنرا سعادت عمل کردند بر شریعت و از منای  
توبه و استغفار کردن و منقاد امر و نهی بودن و از اعمال  
نامرغیه اجتناب کردن و با اعمال مریضه عریض بودن است  
و اساس شقاوت برخلاف این است یعنی دلیری کردن بر  
منکرات و کمالی کردن بر مأمورات است و هر کس برین  
آنرا سعادت از دنیا برود سعید است و اگر بر آن شقاوت  
باشد و بی توبه از دنیا برود و شیعه است اکنون درین دار  
دنیا میخواهی الجنس مع الجنس هر کس را اجتناب می مناسب  
از لب بهر ذوق که بکشد او در قیامت بآن جماعه محشور  
خواهد شد که عجبش باجنس پرواز کبوتر با کبوتر

عاف

نایاب



اگر مایل با اهل سعادت است او از ایشانست موافق مایل  
با اهل شقاوت است با ایشانست چون او لیا به کامل مکل  
که اهل ارشادند ایشان را شایسته داده گاه منشو سعاد  
اند حکم تنزیل الالات اولیاء الله لا خوف علیهم لا هم  
یخذونت یعنی بر ایشان خوف بی ایمان رفتن نیست  
و جز آن تنزیل نیست از رتبه حقیقی که نهایت سعادت است  
زیرا که فایده شده گاه از وجود حدثان و بقایا فتنگان  
بذات بلیقه و در حریم وصال ذات الهی عزت و قبول  
دوام نشاء و سرور است که مرکز نعیم بود تنزیل مبتلا  
نمیکردند و ایشان در مقام محفوظیست اندک عادت  
بیانیه برین جاری نشده است که از ذراتی که بنفای  
نیست الله و بقایا به مشرف گشته اند ایشان را از ان باز که  
فرو انداخته اند تا آنکه ذات حق به تغیر تبدیل است  
هر دایم که از خود فانی و بآن پایسته شده است بخوان  
بجای تغیر و تبدیل جی باید بود **بیت** فانی ز خود و بدو نیست

۲۰  
ازین طرف که نیستند و مستند بسو واضح شد که عرسان  
این طایفه هیچ شکای نیست همواره استیلا که اهل شقاوت  
را با ایشان مناسبت و جفتی نیست و مر آنکس را  
که مناسبت ازلی در دوزخ و دنیا بجانب ایشان کشیده شد  
ارادت این طایفه می در آید و درین نسبت محبت میاید  
ایشان استعانت دارد البته سعید خواهد بود و این منظر  
میفرمودند که **بیت** کر تعبطی مایلی یا مایه که بموسی  
مایلی بجایه **منقول مجلس** سیزدهم آنکه آنحضرت مد ظله العالی  
میفرمودند که در ز مایه که در مشکوک بودم مرا انبوتی عبو  
بولاية مرد افتاد در انجاء عالم عامل قابلی بود مرا با و  
اتفاق صحبت افتاد چون او را مناسبت ازلی سخن  
و صحبت من در غیر مایه او تا نیر که در قهای درس  
و فتوییده را در هم نوردیده سوزان و گریان در پرتو ایشان  
افتاده میگفت که **بیت** سوخت آتش عشق تو زهد  
فتوی را با باد داد و در قهای درس و فتوی را با کبر



و کناره که این ضعیف میرفت او نیز میرفت و هر چند  
 او را دقت داده میشد باز نمیکشت و روزی طالب علمان  
 که شاگردان آن عزیز بودند جمع شده آمدند و استاد  
 خود را ترغیب و ترس میکردند و سخنان تفرض انگیز بشنیدند  
 میگفتند که شایع شریفی این مرد شده آید باین سخنی  
 چند که از شنیده آید مولانا جامی سخنان تصوف را  
 مثل الف ب ساخته است هر کس انوای پیچیده و از آنجا  
 سخنان یاد گرفته مردم میکوبد و صورت صوفیان را  
 کرده خود را درویشی و شیخی نام نهاده است تا مردم  
 را فریبدهد از آنجا که آن سخنان از روی حقیقت و حال است  
 و من گفتم که آری انجین صبا و انانیت چه در پی کسوت  
 هستند اما انجین سگدکان در میان طالب علمان هم  
 هستند که بخت کوندی و روزگزر و اعتبار خلت جزو دین  
 در آستین نهاده خود را طالب علم نامیده آنرا دایم و  
 ساخته انحراف با کیها و فساد میکنند و فرشتگان این

است که سخن مردم را یاد گیرید و بآن افتخار کنید و انو  
 هم از بدعتی و تیریک حفظ نمیشود این را کرد باری این قدر  
 هست که ما سخنان آن مردم را میدانیم و یاد میکنیم  
 و بطایبان و مسلمانان میرسانیم که از آن مستفیض میشوند  
 اکثر شاگردان هم محرومید بعد از آن طالب علمان کرد  
 و تحیر علم کردی ما را این را فتوی میکنیم و با تردیدی  
 داریم و من با ایشان گفتم که در طالب علمی بسخن سخنی  
 چیزی دیگر نداریم و سخن سنجید و کلام بسنده آنست  
 که معتدل باشد و سخنان ائمه اسلام نیز همه معتدل است  
 شایان سخنی گفتید و من نیز بخوای آن سخنی گفتم و شایان  
 طالب علمید و من طالب الله بس شایان علم صفتید  
 از صفات الله که آن هم نظر بقال است و من طالب الله  
 ام که مستبح جمیع صفات است و طلب من از روی کشف  
 و حال است و از سخن شایان ائمت طالب الله لازم  
 می آید و اهل حال و از سخن من ائمت طالب علم خود کز



که شرف کدام بیشتر است و کدام امانت اقوی است  
 و حال آنکه من کسی را امانت نکرده ام که متنبه طالب علم  
 نه طالب علم و در آن کس آنچه من ختم بدخف او ثابت میتوانم  
 که او طالب علم نیست و این سخن من او را امانت نیست  
 و شما یان چون ثابت میتوانید کرد که من طالب علم نیستم  
 و در ویش بنیم زیرا که آن امر نیست ظاهری و این امر است  
 معنوی این را کس فرق و امتیاز نمیتواند کرد مگر آنکس که  
 از اهل حال و مکاشفه بوده باشد آن عالم بطلبه گفت درین  
 کلام ایشان چه سخن دارید اگر انصافی دارید میباید که هم شکل  
 شما یان را بیل شود و هم بالزام قایل شود **و لعل ایضا**  
 آنکس که بزوجت دلش پنا شد و تضرع حقایق یقینی  
 و انا شد این عالم کاملست از علم لدنی که فضل بعد  
 زبانی او گویند **مقوله مجلس** مجلس چهارم آنکه از آنحضرت  
 سالی سوال کرد که علما و مجتهدین چه اکار بر و استرانی طبعی  
 که در زمان ایشان مهمات دینی و دنیاوی خلایق بقول

بر عقل ایشان و با تمام همت ایشان متوط و مربوط است  
 هرگاه ایشان از عالم یافت و تا بعد از انانیت ایشان کم  
 میشوند اما اهل الله را علم ایشان همیشه التجاست و قدر  
 ایشان محل استعانت و قبله و عارست و هر چند علم ایشان  
 دور تر میشود ظهور ایشان بیشتر میشود این سرجه باشد  
 آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که اهل ظاهر موه و فند بصر  
 و اساسی که آن متعلق بظاهر است و آن فایست چون  
 متعلق معدوم شود متعلق نیز معدوم شود و اهل الله  
 از خود فایده و حکمی باینه گشته اند و متصف بالله بصفات  
 الله شده اند و آن ذات و صفات حق همیشه باقیست  
 این خاصیت و برکت آن طایفه که متصف بآن صفات  
 شده اند نیز باقیست و ظهورات هر کس بقدر ترتیب صفات  
 و اتصاف اوست بصفات الله بیشتر است هر کس را  
 صفات الله بیشتر ترتیب کرده و اتصاف او بصفات الله  
 بیشتر است ظهورات و خاصیات او نیز بیشتر است



و آنکه در حین حیات ظاهر نیست و بعد از ممات عزت  
 ایشان ظاهر میشود منشأش آنست که بشریت ایشان  
 قباب آن حقیقه شده است هرگاه که آن قباب بموت  
 مرتفع شود آن حقیقت ظاهر میشود و هر چند عهد ایشان  
 دو تو میشود بشریت پوشیده تر میگردد و هر چند که بشریت  
 پوشیده تر میشود حقیقه ظهور میکند از آنست که اکثر  
 مشایخ در بعد عهد نشو و نما و ظهورات ایشان در عالم  
 پیشتر می شود **وله** ایضا آن پیر که در او لباس معلوم نشد  
 این نکته بگفت کوی مفهوم نشد نمود رخی بخلق از سرچو  
 تا بوقوع آن حال معدوم نشد **مقاله** مجلس پانزدهم اند  
 سالی از آن حضرت مظهر العالیه سوال کرد که خوار  
 را شدنی همه صحابه رسول الله اند صلی الله علیه و سلم  
 و خلیفه آنحضرت اند و همه صاحب کمال اند و موصوف  
 اند بصناعات حمیده و خصال پسندیده مناجیست که صحبت  
 شیخین تکمیل کرده اند و شایع حکم بقتل کرد است در

صب ختین نکرده اند و از افق اعتبار کرده اند  
 و حکم بتقدیر کرده اند آنحضرت مظهر العالیه فرمودند که  
 اگر چه در کمال است و بیکدیگر اندصال نیست و همه خلایق  
 رسوا و تغلیت اند منشأ تامل در تفکر صب ختین بخاطر این  
 میرسد که در خلافت شیخین و بیعت با ایشان اجماع صحابه  
 از مهاجر و انصار بود و از اکابر صحابه بحکس خلافتی نکرد  
 و در خلافت ختین از اکابر صحابه خلاف کرده اند چنانکه  
 مزاح و مجادلات ایشان از طرف الشمس است بنابر آن  
 در تفکر صاحب ختین تامل جایزد اشته اند بار دیگر پرسید  
 که قتل کا فر شرط آنست که اول او را با سلام خوانند اگر  
 قبول نکند اسلام را بعد از آن قتل کنند درین ماده که  
 حکم تفکر کرده اند شرط نکرده اند خواندن او را با سلام  
 و یا توبه و یا وجود آنکه اسلام قبول کند و توبه نیز کند که  
 مسیح و معبود نمیدارند و قتل او را در شرع لازم میدانند  
 آنحضرت مظهر العالیه این سخن را چند بنشاند فرمودند



یکی آنکه این حکم شرعی بر حسب غیر عاید است و حق  
غیر شرح بتوبه ساقط نمیشود و نکته دیگر آن فرمودند که  
اگر کسی چون کلمه طیبه گفت استوار و قبول کرده است  
و این حد که بسبب که در اسلام بر و لازم شده است آن  
حد بکلمه و توبه از و ساقط نمیشود اگرچه توبه او مقبول باشد  
نکته دیگر میفرمودند که گفته اند امانت غلام زید مستلزم  
مستلزم زید است پس از امانت و صب خلیفه حضرت  
رسالت صلی الله علیه و سلم جانشین و نایب آنحضرتند  
امانت و صب حضرت صلی الله علیه و سلم لازم می آید و  
رسول کفر است و اینجین کس حکم منافقان دارد و امانت  
و توبه منافقان مردود است از اجتناب حکم قاطع قتل  
ایشان کرده اند و الله اعلم **مسئله مجلس** شانزدهم آنکه  
شخصی مجلس آنحضرت مد ظله العالی آمد و خوابی عرضه  
داشت کرد که درین شب دیدم که درین شهر ولایت  
در میان مردم غلغله افتاد که حضرت امام مهدی ظهور

کرده اند و ازین خبر سرور و بشاشت پیدا گشته شکر  
بسیار میکنم که این قدر خیر و یافتم که عظمه امام را دیدم  
و در آن زمان حضرت **عجله** مد ظله العالی در بخارا تشریف  
داشتند و این کس میگفت که من پرسیدم که مهدی کجا  
ظاهر کرده است گفتند که در نمازگاه بخارا او همه خلق  
رو بآنجا نب کرده میدویدند و من نیز با اضطراب و اشتیاق  
آنجا رفتم دیدم چون در نمازگاه بآن مجمع رسیدم دیدم که یکی  
است عیال بلند میسوار و در میان مجمع ایستاده است  
و مردم با و رجوع کرده او را اطواف میکنند که مهدی است  
و من عجب بسیار درین از و خام خود را باین سوار رسانیدم  
و نشویش و تردد بسیار کشیدم تا رکاب او را بوسیدم  
چون نیک نظر کردم دیدم که این کس که مهدی گفته بودم  
و مردم طواف میکنند حضرت ایشانند مرا ازین شوق  
و سروری شد که به تن است که مرا سبقت ملازمت  
بخش ایشان هست و ایشان مهدی بر وجه اند و من از



غافل بوده ام و نمیدانستم که چون پیدار شدم خواستم  
که همان سائیدگی که در عرض من و اشتیاق این خواب بکشم چون  
از خانه بیرون آمدم دیدم که شصت بغایت پیکاه است  
توقف کردم چون باز مرا خواب در ربود چشم سرم باز  
ببینم واقعه اول کشود باز دیدم که همین نوع خلقی بفرج  
آمده اند مهدی ظهور کرده است چون من بآنجای رسیدم  
دیدم که حضرت ایشانند تعبیر این خواب بعد از عشرت  
آن شخص آنحضرت مد ظله العالی جواب خواب را  
جسبت تعبیر کردند که بیان واقع بوده است و بآن  
شخص گفته اند که معلوم میشود که ترا اعتقاد این باشد  
که رتبه ولایت منحصر بدوازده امام است و از آنکه  
او کیا ایشان را نموده اند و وی که بعد از ایشان ظهور  
خواهد کرد اطمینان نیست و تو بر وفق مذهب و اعتقاد  
خود انکار و سلب ولایت در جمیع امت محمدی کردی  
از این جهت بندگان مذهب بطل اعتقاد تو این معنی

لم غیب نموده اند و در این سر را بر تو کشوده  
است نه آن ولایت و معنی که در امام مهدی اعتقاد و  
داریم این حقیقت در سائر امت محمدی (ص) علیه و سلم  
در هر مظهر و مکرم ظهور میکنند این اشارت بآنست که این  
اعتقاد و محرومیت که تو کرده باطل است و اعتقاد غلط است  
از این مذهب و اعتقاد باز که تا چه ایت بای و اولاد  
در یافتن معنی محمدی محروم خواهی رفت آخر معلوم شد  
که آن شخص شیعه مذهب بوده و در مذهب او مسلم اعتقاد  
این بوده است چون او می دلتش پیوسته بود از نصایح  
سعادیت با روی نمود پدید آمدن بزرگوار من ایشان را  
بجای مندم آنکه روزی در خانقاه حضرت ایشان جمع  
و عالم بود و آن حضرت در آن مجمع حاضر بودند در آن میان  
مرد فاضل مصطفی بود که آنرا بنام میر محمد پارسا میخوانند  
و در معارف و عقایف آیهی سخن میگذشت آن عزیز بآن  
تقریب گفت که خدا تعالی را بعقل نمیتوان شناخت علما از



سخن با و در پند می کنند که سبب معرفت حق عاقل است  
 و حق تعالی بعقل خطاب کرده است که بعزمت و جلالی عظمی  
 و کبریائی و سلطانی و جبروتی با نفقت خلقت احبت لای تنگی  
 و لا اکر دم غایبی منکی کل اعرف و بکل احمد و بکل اطلاع و بکل آخذ  
 و ایاک اعاب و بکل الثواب و علیک العقاب و ما اکر منکی  
 بشی اذنی من البصر یعنی بحق عزت و سلطنت من و برتری  
 من و عظمت و کبریائی من و سلطنت جبروت من که این فریده ام  
 هیچ آونیده شده را دوست تو نخورد از تو که نیست که ای تر  
 بر من از تو موجودی که سبب شناخته می شوم من و بسبب تو  
 فرمان داری کرده می شوم و بسبب تو گفت گیر می کنم بنده را و ما  
 بدوستی که ترا عتاب می کنم و من تر است نواب و برتست  
 عتاب و بخشنده تر چیزی فاضلتر از خبر و از مضمون این احاط  
 قدسی معلوم نیست و که حق تعالی عقل را از برای معرفت خود  
 خلق کرده است که یاد خطاب کرده است که بکل اعرف  
 و تو چون می گویی و از کجا می گویی که خدای تعالی را بعقل نمی

توان شناخت درین مباحثه بودند که حضرت ایشان مد ظله  
 مجلس تشریف آوردند این بحث را حضرت ایشان عرض  
 کردند که آنحضرت تمام حکایت فرمودند که شناخت را اقسام  
 است علم البقین است و حق البقین عقل نیز بر دو  
 قسم است عقل جزوی و عقل کلی شناخت علم البقین بعقل  
 جزویست زیرا که آنچه بدلائل و برهانست عقل جزوی  
 است اما در شناخت عین البقین و حق البقین  
 عقل جزوی را داخلی نیست زیرا که آن نور است منجلی  
 بر دیده معنوی و مددک آن عقل کلیست چنانکه حضرت قدس  
 در حدیث قدسی میفرماید که هرگاه که بنده را دوست گیرم  
 بهم و بصیر و جوارح او و بند من می شوم عقل او نیز می شود  
 آن زمان حق را هم حق می توان دید و شناخت بجز خدا  
 نمی تواند که بی خدا دیدن که باشد آنکه خدا را محقق بنماید و مرا  
 خدمت میر محمد این سخن این معرفتست که گفته اند که بعقل  
 نمیتوان شناخت یعنی بعقل جزوی نمیتوانست حقیقی حق



البشر است همیشه و دایم عالم متولد می شود و هر دم آنکه  
آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که مرا بر حال جمعی تعجب است  
که از برای اعتبار خلقت و تعظیم نفس با فریاد بر حق میکنند  
که اسم مقتدای دارشاد را بدو بخور و بر خوشیبت اطلاق  
میکند و خود را داخل زمره فنن اهل حق من افتوری علی  
کذا با الایه که دایم به نیت ایمان خویش را بپا میدهند و از  
ایشان بر همان مرتبه کدورت و بی ذوق و سستی اصل  
بشریت همیشه هستند و بخود اندیشه نمیکنند که از آنچه رتبه اول  
بود در باطن خود نوری و صفای می یابند و از حالات مرآت  
این طایفه که تجلیات و فقاهاست سکر و سحر و استغراق  
و معاینه و مشاهده است بهره یافته اند بانی و اگر دعوی  
آن میکنند که ما را این حال شده است باری بگویند و بیان  
کنند که فنا و سکر و استغراق هر یکی بجهت کفایت است و فرق  
میان آنها چیست تا بعد از آن تحقیق مراتب فنا نمایند  
و در زمان ماضی مقلد شنیده اند که در پیشانی نماندند

و معنی آنرا فهم نکرده اند و از حقیقت حال بیگانه خبر نیافته  
اند و تصور کرده اند که مراد از فنا بر نفس افکند نیست  
فنا ساختن و جلوه کندن پوشیدن و ظاهر خود را از لید  
و کشف ساختن است و باطن ایشان بچندین مزار کسافت  
صفات زینب ملوس است و از ذوق حالی و حقیقت  
فنا که بسبب تبدیل اخلاف ذمیمه محیده آنست مطبوع  
بهره اند و همین شیوه را دایم فریب خلق ساخته اند  
که در هر چند گاه خانه خود را غارت میکنند و این را تجرید  
نامیده اند در باطن طمع آن دارند که بر اضعاف آنچه برد  
اند باز مریدان و سایر خلق از برای ایشان نذر بسازند  
و از این صفت ذمیمه ریا و طمع باطنی ایشان مکرر  
است و از آن بی خبرند و ندانسته اند که مراد از فنا  
تجرید حال است نه اعتبار و تصور و خیال میفرمودند  
که مراد از فنا نیست شدن ظلمت بشریت است نزد  
ظهور مبنی حق و طلوع آفتاب حقیقت حق و این عالم فنا



مراتب و اب محبت اقسام تجلیات و بر یکی را ظهوری  
 و خاصیت است اولی تجلی که بر سالکی واقع میشود در مقام  
 تجلی آنرا می بود زیرا که آثار آن حقیقه تجلیات  
 را در سالکی پرتو اندازد و خاصیت اینست که آثار  
 بنده در آثار حق محو گردد یعنی در هیچ روی از خود  
 اثری در میان نماند چنانچه در این محو نسبت نکند و دیگر  
 تجلی افعالی بود بسبب آنکه افعال بخلق نزدیکتر است  
 از صفات زیرا که شهود تجلی افعالی را محافزه خوانند  
 و محافزه حال دل است و علامت و خاصیت آن حال  
 در سالکی آنست که او جمیع افعال را از خبر و شر و حق ببرد  
 و نظر او از خلقت منقطع شود و افعال خلق بر او پوشیده  
 گردد و چنانکه در و قبول خلقت بر او مساوی باشد بعد  
 از آن تجلی صفات زیرا که این حال سالکی نزدیکتر  
 از ذات جو افعال آنرا صفات و صفات مندرجست  
 در تحت ذات و شهود و تجلی صفات را مکاشفه گویند و مکاشفه

۲۷  
 بخت

حال سر است و علامت و خاصیت تجلیات آنست  
 که صفات و افعال خلقت در میان حال بر او پوشیده گردد و اگر  
 ذات قدیم بصفتان جلالت بر و تجلی کند از عظمت و قدرت  
 و کبرنای و جبر و ستم و نتیجه و خاصیت آن شش و خضوع  
 نفس بود و دعوی قدرت و بزرگی و تکبر با کل از نفس  
 سالکی برخیزد زیرا که قبل حال نفس این صفات حق را  
 بدیده و بهر خود بسته بود اما از سطوت و عظمت و خاصیت  
 آن تجلیات چون حق را با آن صفات یقین شناسد نفس  
 خود را بصفتان خضوع و خضوع و عجز و مسکنت شناسد و  
 آیت قل جاء الحق و زهق الباطل درین صورت بدو  
 صادق آید و حقیقت شناخت من عرف نفسه فقد عرف  
 ربه درین حال محقق گردد و اگر از ذات بصفتان جمال  
 تجلی کند در رافت و محرم و مرحمت و در  
 و لطف و کرامت علامت و آثار آن سرور و دانش  
 بود و بعد از آن تجلی ذات است مستجمع جمیع صفات است



و علامت خاصیت او آنست که آنچه از بقایا یا  
ظلمت وجود ساکن ماند باشد در سطوت نور آن تجلی  
و نغمه متذکر و متلاشی کرد و این را صفت خوانند و  
در این حال ذات و صفات و افعال و آثار خلقت برو  
پوشیده گردد و حقیقتش بعد از فنا بی وجود ببقای  
مطلوع و اصل کشته بنور ازلی ذات ازلی رانند  
کند و آن شهود تجلی ذات را مشاهده گویند این حال  
بروحست و این مشاهده در شان کسی درست باشد  
که او باقیه بوجود مشهود بود که آن ذات حق است  
و حکیم مطلق ازجهت مصلحت عالم و عالمیان این طایفه  
خواص را از آن محسوس و جمع انجم بنیم بعض صفات  
بشری که آن سبب سران حال استغراق است باز  
بساحل صحو و فرق آورده و خلعت صفات خود را  
در ایشان برشاند و بخلعت فرستاده است تا که این آیه  
رحمن باشد هم در حق ایشان و هم در حق عالمیان را

در حق ایشان آنکه بمصلحت گفتن یا و امر و نواهی  
در آیه قیام نمایند و زیاده و بقیه درجات قرب را بآن پله  
دریابند اما در حق دیگران آنکه وجود ایشان رحمت  
و سبب هدایت و نفع گرفتن طالبان از نور ارشاد  
ایشان باشد از این بیان بدانکه امر درویشی و شجعی  
هم معنی و حالت فوق یکی دیگر بر نور و رونق  
نه رزق و ریا و رشید و خیال است ای سیاد احمد  
بی خنظم است رسیدن بآن مقامات اعلی محالست  
و مملکت مدعیان بی معنی زندیقانند غرق کرد  
ضلالت و وبال نعوذ بالله من هذا الوبال و ما ضلال  
**مقولہ مجلس** نود ویم آنکه مولانا عصام الدین ابراهیم  
هر وی که در دانش علوم در عالم لاف اعلمیت میزد  
روزی شاگردی از شاگردان خود را بلازمست حضرت  
ایشان فرستاده پیغام کرده بود که ما نیز طالبیم و مرشد  
میطلبیم که ما را بحیثیت اصلی راه نماید و لیکن طلب از او



تخفیف و تعین است نه از روی رسم و تقلید اگر با  
 را یقین شود رتبه ارشاد ایشان هر آینه در سبک معنی  
 و مریدان خواهیم در آمد اما در جای حکایتی موقوف دیدم  
 که عالمی ملازمت عزیز می کرده است و آن عزیز  
 او را ترغیب به بیعت کرده است و آن عالم گفته  
 است که من موقوف بقیتم و مرا وقتی حاصل میشود  
 که شما انگشت شهادت خود را قابلم سازید و از انگشت  
 شهادت شما بکلام فصیح آواز آید که لا اله الا الله محمد رسول  
 انگاه انابت خواهیم کردن و آن عزیز اینجینیت کرده  
 است و خرق عادت باو نموده است و بعد از آن  
 عالم مرید گشته است مرا نیز اینجینیت پریمی و مرشدی  
 می باید تا از روی یقین باو انابت کنم ان حضرت دام  
 برکاته چون این سخن را شنیدند تعجب کردند که ما را  
 تا غایت اعتقاد آن بود که این مردم که در عرض عالم داشتند  
 اهل تخفیف باشند و بر روی یقین از جانات شوند اینجین سخن

نگین باین رسم در حال باری تعالی آنجنان اهل اسلام  
 بودند ببل از دست حضرت رساله صلی الله علیه و سلم فرستاد  
 آمده خود را خواهی کردند که یا رسول الله نگین مباحث که آن  
 سخن که از بتان آواز آمد او فلان جن بود که او از  
 دین پیکانه و کافر بود ما او را کشیم و روزی دیگر بآن تخاصم  
 بروید ما ما از بتان بشهادت و برسات تو ندادیم  
 روز دیگر حضرت رساله بناه صلی الله علیه و سلم باقرین  
 گفتند که امروز دیگر از بتان سوال کنیم اگر امروز همان  
 سخن و یار روز را بگویند کم دینکم و یحیی چون بآن  
 به تخاصم آمده از بتان پرسیدند از همه آواز برآمد که لا اله  
 الا الله محمد رسول الله کفار بتر ما برداشته همه را در هم  
 شکستند که دی روز آنجنان میگویند امروز اینجینیت  
 بس هرگاه اینجینیت واقع از جن در زمان حضرت رساله  
 صلی الله علیه و سلم روی نموده باشند بس از جن در همه  
 وقت میتوانند بود که اینجینیت امری واقع شود اگر از



چنانچه از آن دانشمند عجیب و غریب و عارف زکی  
این امر طبیعت جزوی و باین جزوی چیزی که آن محتمل  
صدق و کذبست چون خاطر قرار داده اند که ابره و طبع  
مرشد را باین میتوان شناخت و یقین بکمال و ارشاد  
آدمی توان کرد زیرا که یقین آنست که در احتمال شک  
و ظن نماند چنانکه عقل تجویز نکند کذب آنرا درین صورت  
احتمال دیگری هست که این خرق عادت او از هر سخن  
جن میتوان بود که جن این کلمات را تکلم کند پسندید  
هم برین نیست در زمانی که حضرت رسالت صلعم با کفار  
فریشتن اخرا تا با حضرت انجین قرار داده اند که بتخانه  
برویم و از بتان سوال بکنیم اگر بتان ما را استایش کنند  
و گواهی به پیغمبری و ملت تو دهند ما بدین تو کویم و الا  
تو قطع نزار ما کنی چون به بتخانه رفتند و رسیدند آن روز  
از بتان استایش فرمودند که اگر آید کفار شما را بگویند  
زبان درازی میکند آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

زی  
تمام این سخن ظاهر شدی حکم برنا و این مری اقبیا  
ایقان میکردیم اما از دانشمندی که ندای محنتی در صحن  
عالم میزند این سخن بسال عجیبست چون این مقدمات  
را نشان کردم بآن استاد تقریر کرده مولانا مقابل گشته  
بعد از آن متسلم شده گفته است که این عالم دیگر بوده  
است میفرمایند که شناخت مرشد بآن هم محقق نمیشود  
معلوم شد که این مردم را نمیتوانستند مگر همان پنیایان  
حقیق که بنور حق اهل حقیقت را می نورانند و الله اعلم  
والیه المرجع و المآب **مقدمه مجلس** بیستم آنکه آنحضرت صلی  
الله علیه و آله میفرمودند که در اوایل سلوک پیرو پا برهنه میزدند  
و بی تعین در هرات میر میگردیدم که روزی گذر پایم  
پوران هرات افتاد و بصحبت شیخ پوران رسیدیم و  
باحوال شیخ متوجه بوده ام دیده شد که توغی همه شیخ  
است از بی معلوم شد که شیخ را رحمه الله علیه در مرتبه  
از مراتب ولایت صاحب منصلست معلوم شد که این



قطب ۱ - بود که آن ابدال از جهل نشاند که در آن  
نزد بعضی ایشانند در مجلس شیخ نشسته بودیم که یکی نزد  
مرامی پیش نشست و سوال کرد اگر کسی را از خود رفتگی  
و بخودی دست دهد آنرا چه مرتبه میگویند و آنرا کدام  
حال مینامند شیخ عزیز پور اینی رحمة الله علیه فرمودند  
که در روش اینی طایفه بخودی را افتخار میکنند اینی حال  
که شایسته نمایند فنا بوده باشد آن مرد در همان جا خود  
متوجه ماند حضرت ایشان میفرمودند که بعد از آن من بآنها  
مرد گفتم که سخنی را کوتاه بفرمودید و مختصر ایشان نیز خوا  
مختصر گفتند رفتگی و بخودی چند نوع است اگر رفتگی  
باین نوع باشد که لذت و حضوری او را گرفته بخود  
فراموشد و تمام میل و توجه او محض بازگشته است  
فاما آنچه میگذرد از گفت و شنود و غیره علم او از آن  
منقطع نیست و لیکن قوت باز آمدن و پرداختن بآن  
ندارد و هر چند میرود او را بجانب خود میکشد و آن حال

در دام محیط شده است که بتکلف نمیشود باز آمد  
این حال را استغراق گویند و اگر بهنجی است که دفعه  
تجزیه میان احکام ظاهر و باطن هیچ چیز مشخص و معلوم  
انوار اسکر میگویند و اگر بخودی برین پنج است که غیر از حق  
با کل غایب گشته است و بخت حاضر است آنرا افتخار میکنند  
بعد از آن آن شخص برخاست و گفت که اینی زمان  
مشکل من حل شد و مقصود حاصل گشت و التماس فاج  
کرد و حضرت شیخ را التماس بسیار با من ضعیف پیدا شد  
و مرا با نوالع مرغبات ترغیب به بودن شهر و بی میگرد  
فاما اینی ضعیفی را اسکر آن محبت و دروطلب و اشتیاق  
ملاذمت بهر خود بمرتبه ای که کونین در نظر نمی آید و بی  
از آن منزل شیخ راودا اح کرد و دو بر او کردیم و انکس که  
گفتار غم یار بود آرام دلش کجا باغبار بود  
نی در سفرش قرار و بی در وطنش امنش بجهان پیشه  
و رفتار بود و در این نیست و یکم انکه همان مؤلف



عصام از این آیه و اینم مذکور نوبتی پیغام کرد بود با آنکه  
 که این که ایشان مردم را در جلیو انداخته میکردانند  
 امر بسندیده درویشان نیست زیرا که آن مستلزم تعظیم  
 و تکریم است. آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که درین  
 امر ما در میان بنیتیم و ما را در آن اختیاری نیست و لا  
 مل حظهم فرمایند که این مردم بجهت سبب در کرد درویشان  
 میکردند و طاعت میکنند اگر بجهت مصلحت اعتبار است  
 صوری میگویند ایشان مظهر آنند بایستی که خلعت  
 هم در گرد ایشان میکشند و حال آنکه آن مینویسند  
 در ما زیرا که سلطنت و حتمی نه علم قال نه ملک و مال داریم  
 که باعث طمع نفسانیت خلعت گشته بگردند پس  
 حقیقت دیگر است که ایشانرا بجهت اختیار در جلیو می  
 نه ایشانرا اختیار است و نه درویشانرا  
 تو در میان هیچ نه هر چه هست او است. هم خود اید  
 گوید و هم خود بای کند. و آنکه حضرت مولانا پیر مایند

که مذموم است اگر از جهت غرض و نه نفسانیت  
 باشد مذموم است و اگر از برای خدا باشد معقول محمود  
 است چنانکه مضمون حدیث است که حضرت رساله صلی الله علیه  
 فرموده است که اگر خواهید که در دنیا و دوزخی ما به بینید نظر  
 کنید در آن کسان که دست پیش گرفته در پیش اهل دنیا بکمر  
 بجهت مصلحت دنیا استاده باشند و در شان فقر او تعظیم  
 خداوند حدیث دیگر واقع شده است قال رسول الله صلی  
 اتخذوا لیا دی عند الفقر ارفان لهم دولة یعنی بگردن  
 خود را در پیش نزد فقر از چنینی که پس تحقیق مرایشانرا  
 دولتی است وجه دولت که شوکت آنرا نهایت و کبریه  
 آنرا غایت نیست پس معلوم شد که یک امر اعتبار محض  
 هم مذموم است و هم محمود احوال و دوش درویشان را  
 سایر ادیان و متکبران قیاس نباید کرد که ایشانرا اسرار  
 دیگر است و حق را بکار با ایشان کار دیگر است  
 آن روز که سجده ملائک فرمود بر آدم از آن غرض بود



خود بود و این بنده اگر خودش بشود مقصود  
 هرگز نشود وجود آدم مسجود **مجلس** بیت دوم آنکه  
 مولانا اصفهانی دانشمند بود که جمع علوم مخدود است  
 و دعوی میکند که اگرچه دفا تو علوم از عالم محو کرده من  
 از خلاصه هر علمی نسخه نویسم که لفظ زیاده و کم نباشد و کلمات  
 اعلمیت در عالم میزد و نیز دعوی آن میکرد که من بحر  
 ملاقات اهل الله را می شناسم و حضرت ایشان <sup>العلیه</sup> مد ظله  
 در وقتی که اول از خوارزم باین ولایت تشریف آوردند  
 ایشان را در موضع کمینہ سعد سمرقند بان علم ملاقات افتاد  
 اول از ایشان سوال کرد که اگر متصوف در معراج حضرت  
 رساله صلی الله علیه و سلم بر آنند که آن معراج یکس نبوده  
 بلکه بروح بود و شاید اعتقاد بدین بدان حضرت فرمودند  
 که از آنجا که بلیت است بعد از آنکه و بلند قابلیت  
 و علو شان حضرت رساله نباهی صلعم و بلندی درجات  
 قریب و منزلت آن حضرت در مقام محمدی و محبوبی

اگر میگفتند که آنحضرت جمیع غلاف <sup>۳۴</sup> بود و رفتند مراد آن  
 شایان بود اگر لطف خداوندی جیب خود را بجایانیت  
 بشرف و قوت و معراج <sup>۳۴</sup> اینده باشد چه محل تردد و تعجب  
 با آنکه ثابت شده است جماعیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بدطافی بوده است که جسم انوار از غایت نورانیت <sup>۳۴</sup>  
 سایه نبوده است همانا که روح مجسم بوده است  
 روح مجسم است و جود رسول حق نبود محال یافتن او  
 و وصول حق **مجلس** بیت سوم آنکه همان خواجه  
 مولانا اصفهانی از آنحضرت پرسید که فرق میان تجلی و  
 شیطانی بجه چیز میتوان کرد آن حضرت مد ظله العالی فرمود  
 که یکی فرق آنست که تجلی درجانی بی جهت است و لذت  
 آنرا همه اعضا می دریابد و تجلی شیطانی از جهت است و لذت  
 آنرا همه اعضا می دریابد و فرق دیگر بحسب نتیجه و خاصیت  
 است نتیجه تجلی درجانی ذوق و شوق و سرور و حضور  
 در باطن آنکس بیدار آید و در طلب و نیاز و محبت او زیاده



شود و غلبه و خنوع در روی بدید آید بمصدوقه و احوال  
الله لینی خضع له و خاصیت تجلی شیطانیه از انانیت کبر  
و کدورت و تیره کی و کای و کابلی در عبادت است  
و افسرده کی با و روی نماید و اینها بسبب تنزه و افصح است  
وله ایضا نور رحمن بنده را مروت کرد ظاهر و باطن و را  
په نور کرد نور شیطان واجب و مغرور نیست تیره کی  
و کابلی و دور نیست نور رحمن و آنکه شوق افزا بود  
مرد شیطانیه پر از مغوی بود مرد دعوی دار شیطانیه بود  
خاشع این راه رحمانه بود **مقوله مجلس** بیست و چهارم  
آنکه روزی در مجلس آنحضرت فیض عایی بود که خواص  
و عوالم همه متاثر و مکین بودند شخصی برسد این حال  
و وجد مرگانه که از درویشان بظهور می آید با عتقاد میکنم  
که ایشان اهل صلاحند و ممتاضد از ان سبب منعقد  
فیض و غایت آبی شده اند که با ایشان المعایه و روی  
که متراجم میشوند اما درین مجلس چندین مردم را امید آمد

که ایشان بی قید اند و نا صالح **۳۵** ایام مکین و معبود اجد بود  
این جیت آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که اصل نظر  
آدمی محض از برای معرفت و محبت حق است بسوی  
و بی نیست که این سر در و دیوه نیست خواه من خواه فر  
و خواه صالح و خواه فاسق و هر یک را اینان صفت و شیم  
حجاب آن حقیقه شده است و از ان مقصود و مطلوب  
اصای حقیقه فراموش کرده است که بواسطه تاثیر صحبت  
اصحاب قلوب و ارباب ذوق و حضور روح ایشان و ارباب  
و حقیقه خود یاد می آید بهوای آن پروبال میزند که از  
فخرفتن تن انداختن یافته پرواز نماید و نفس بدن ایشان را  
از فراق روح متاثر ساخته از ان سبب اضطراب قلب  
در آنها پیدا میشود و بهی اختیاری باز چون بر حجاب منطبق  
میکرد و آن پیر بر ایشان پوشیده می شود و نسکین می بند  
که اگر حجاب آن پوشیده نکرد اند روح از ایشان بدن  
پرواز مینماید اینست سیر و قلب ایشان تا واضح باشد



**مقدمه مجلس** و بسم الله الرحمن الرحيم انکه آنحضرت مد ظله العالی  
 میفرمودند که در خوازم جمعی از اکابر انجا بعبادت مشغول  
 اشتغال داشتند و من در آن مجلس اتفاقاً رسیدم و توبه  
 آن اکابر تعریف شخص میکردند که فلانی کس عجب مرد  
 در ویش نیکی است که از آن روز که بنای مسجد کرده  
 ایم او در پنجاه صحت میکشد و شایان بنزد و پشایند و  
 باین امر خیر متوجه بنشد آن حضرت فرموده اند که آن  
 کس بیکار است بهتر است که باین امور مشغول نماید تا ثواب  
 باید در ویش از کارهای هست که آنرا گذاشته باین  
 امور رجوع کردن ایشان ثواب نیست بلکه گناه است  
 آن اکابر و علماء در سم شده گفته اند که این سخنی است  
 عجب مشکل بظاهر فخل شریعت ایما و اوجه مشروح معتبر  
 بیان باید کرد که بجه سبب گناه است آنحضرت فرمودند  
 که شنوده اید فرموده حدیث را که حسنات سزاوارست  
 المعزین یعنی نیکوکاران گناه معزبان حقت

خدا بی تعالی را بندگان هستند که ایشان را جنت تعالی  
 مراتب قرب است که در هر نفس و در هر ذکر لا اله الا الله  
 گفتن نسبت آن قرب را در می یابند که کونین در آن  
 حال محو باشد بلکه آن وقت را که بی هیچ واسطه و وقت  
 الا یعنی فیہ ملک معرب و لا نبی مرسل بعد استطاعت  
 و استعداد قابلیت خود در یابد اینچنین کسانی از آن  
 نسبت و طابا و اکتاب سعادت و پوداختن و بانی  
 امور مشغول گشتن عینی و درست و نود و یکا و دو و  
 کردن گناه است و همین مسجد که از عبادت او ثواب است  
 بعضی باشند که ایشانرا سوختن خوب آن مسجد ثواب  
 باشد و آن عالمان گفته اند که این سخن از آن مشکک است  
 و عجیب تر آن حضرت فرمودند که هیچ شکل نیست که جمیع  
 بقلع غیر آنچه اسم خبر بر و اطلاق میکنند همه وسیله قرب  
 حق است اگر حق تعالی را بنده باشد که هر وقت  
 و هر محل که متوجه شود بشرف قرب و تجلیات مشرف کرده



اما بجهت شدت سرمای و در آن فرقه و برینانی حلیه دست  
داده باشد که از آن سعادت باز مانده باشد اگر آنکس  
چرب مسجد اسودد باینینست که ازین نورفته شدت  
سرمه و ادرسته شود و بهر ارباب جمعیت و تجلیات و اصل کرد  
او را ثواب هست یا نه و فرمودند حدیث انما اعمالی بالنها  
و دلیل همین سخن است و عمل تعلیم و سیده همین سعادت  
است **مقاله مجلس** هست و ششم آنکه در او ایمل که معرفت  
ایشان مدخله العالیه بخوارزم آمده بارشاد خلق مشغول  
گشته اند و طالبان را بوظایف و قواعد خلوات برضایت  
میداشته اند بعضی از علماء و اکابر انجائی از معرفت ایشان  
پرسیده اند که این حاجتی که درین حدیث است که قال رسول  
صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی سبعت الن  
حجاب من نور و ظلمه در کدام مرتبه است و تا کجاست  
این حجت آنحضرت فرموده اند که آن هفتاد و هزار حجاب  
از طور روحست تا قالب بعد از آن برسند که در میان

در میان شما کسی بوده باشد که ازین هفتاد و هزار  
حجاب بارها داخل کرده باشد آنحضرت فرموده اند  
که شما یان از اصطلاح و احوال این طایفه بی وقوف  
و پیچید خاطر نشان کردن بر شما یان اشکال تمام دارد  
اما آنچه حق است اینست که درین خلوت که نشسته شده  
جمعی را این دولت میسر شد که این هفتاد و هزار حجاب  
و ظلمت را طی کرده اند بعون الله تعالی آن سایلان  
نادان گفته اند که ما این را از کجا داریم ایشان فرموده  
که شایع بدانند سعادت ایشان موقوف بر دانستن  
شان نیست آن مردم گفته اند که ما حال درویشی او ازین  
میدانیم که اگر او را بزمینم او تسلیم باشد و درویشی نبرد  
ایشان فرموده اند که شما یان در معرفت این طایفه  
تعیین کردید که حیوانات هم ماصدق آنند زیرا که این  
لست و جوب میخورند و تسلیم اند و این نیز ممکن است که  
شخصی تکلف خود را برین صفت دارد بظاهر و باطن



زندقی باشد ازین که خود را بنظر خوار و خاکار نماید  
و بیاصل مکار و بدکار باشد هیچ درویشی لازم نمی آید  
پس درین مفهوم که شما تعیین کردید توبه درویشی معلوم  
نمی شود و بداند که درویشی ذوق معینی بر دست نمائند  
مرکبان خنایست خوردن است و درویشی سربلندی  
است که شته یاران جهانی سر ازین از آستان ایشان  
یافته اند درویشان را همین است که بر فردا و جهان  
آشیانی نگیرند ایشانرا غیرت نیست که تحت و تحت شهبازان  
بیکل نمک برسم دهند بسا غیور اند که بی او بان غافل را  
در پیشه دعوا چون شیر در هم درند ای عزیز آن متنبه بود  
که مقدمه درویشی تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح  
است و طایفه درویشان تسلیم امر قضا و قدر خدا اند  
از و آلات و جوارح ایشان در تحت او امر و نواهی  
متقارن و منقاد اختیار است وجود ایشان در تحت مبنی  
حق نایود است اگر چه این طایفه به کون قصد هر چه

موجودی ندارند اما هیچ ایشانرا برین نیست که هر کسی  
که قصد پیرمندی و بی ادب و ایزای ایشان دارد بداند  
غیوری سر از تن او نمی اندازند درویشانرا بخرسریست  
بنده مردم که زنند درویشی نیست بنده زنهار ازین  
قوم به اساف می باش صد سر بزنند که در میان دست  
شنیده آید که درویشی نیستی و بی اعتباریست اینواچنین  
فهم کرده اند که در نهایت خواری و خوری و زاریست  
و نیستی که شنیده آید بآن معنی است که بیان کرده شد  
که از خاصیت حالت فنا در و پدید گشته است و بی اعتباری  
از حال خودش لازم آنست زیرا که در بیت عظمه حق  
جل و علل حول و قوه ایشان جنای محو و پدید گشته است  
که ایشانرا در اعمال و افعال و اقوال به اعتبار است  
و نه وجود رویت و اسطهار نظر ایشان برخاسته است  
نه یافت را از حول و سعی و قوه خود میدانند و نه نیاید  
را شنیدن خود تا که در نهایت کما و احوال ایشان جنای



می شود که در این مقامات بشری ایشان در صفات حقانیه  
ناباید میگرد و در قهر و جلال و اطف و جمال ایشان جمال  
و جلال حق محو است پس چنانچه لطیف و غضب حق است  
از آنست که قهر و اطف که از این طایفه واقع می شود  
تا ثمرات عظیم داد و موافق هر خوف عباده **مستجاب**  
بست و هضم آنکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که  
زمان ما محب زمانه است که درین عهد جمعی پیدا شده  
اند که دعوی عقیدای شیخی میکنند و خود را و خاندانها  
مریدان اغارت میکنند و این امر نامشروع را بخرید و بخر  
ملا می نامند و این فعل زشت را طریقت نامیده امر  
بسنجیده داشته اند و بمقامات شریف اهل تصوف  
و از باب جبریه نسبت میکنند و از بخرید و بخریدن نامی  
اند و ندانسته اند که اسم این کدامست و رسم آن چیست  
میفرمودند که از جهت تنبیه این نادانان بیان آن میفرمود  
و اجابت بدان ای طالب این معنی که اسم بخرید

ترکی غرضهای دنیا نیست ظاهر او بر هر چه در نفسی طرح غرضها  
آخرت است از باطن یعنی مجرد حقیقتی کسی است که باطن  
او از این غرض و غرض دنیا آخرت مجرد شده باشد و باطن  
او بر این بخرید مجرد محبت حق باشد یعنی محبت حق دل او  
از جمیع تعلقات و غرضهای دنیا و آخرت در بود و احاطه  
باشد که همه افعال و اعمال ظاهر او باطن او خالصه باشد که  
از تکلف و ریاسته باشد و همچنین باید که در جمیع طاعات  
و عبادات نظر او بر ادای حق خداوند بود از بندگی  
صرف نه از برای عوض غرضی دیگر که اگر ازین اعمال غرضی  
و عوضی و دنیوی یا اخروی در نظر داشته باشد آنکس محقق  
بمجرد نکشته است این دوش در عرف عارت و رسم تجا  
راست پس این معاوضه و مناجره بودن بخرید بدانکه  
مراد از بخریدن نسبت علمهاست از نفس خود و در نظر  
تا آوردن آن بلب در یافت حق نعمتهای خداوندی  
و منت حق سبحانه و تعالی بر جودش با حصای مصروف



کلامش کما قال الله تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها  
بس حقیقتی تجرید و یک توقع عوض است ظاهرا و باطنا  
زیرا که بنده هر وقت که توفیق تجرید و طاعت را محض نعم  
آپا دانند کسب خود بران عوض توقی نخواهد داشت  
بلکه چون نامل کند وجود خود را عزیز حق نعم خدا بزرگ  
بیند ای عزیزان اینست معنی تجرید و تغزید که حال تمام  
اهل الله بوده است در باطن خود متامل گشته از هر انصاف  
اگر این معنی را در باطن خود می یابید زهی انصاف با خدا  
و اگر از شایسته غرض دنیا و آخرت در وجدان خود نشان  
می یابید از تجرید و تغزید ملاق و خود را باین دعوی بی  
معنی رنج مدار از کذاب انه علیم بذات الصدور  
**مجلس پیرست و هشتم** آنکه در مجلس آنحضرت مدظله  
میکذشت که عزیز می هفتاد سال هفتاد حج بآن قدس  
فروخته است که سکه کسند و اسیر ساخته است و غرضش  
آن بوده است که رویت این اعمال از نظرش برخیزد

۴۰  
آن حضرت مدظله العالی میفرمودند که اگر کسی محجوب  
بوده است از حق اگر محجوب بنوعی او را قبول و وجود  
بنوعی جز جایی در حق تعالی است زیرا که از طاعت خودشی  
دور و بیت عمل و خود فروشی لازم می آید و همچنین کسی از  
ذیل تغزید است بآن معنی که بیان فرمودند و اهل تغزید  
آنست که فایده در محبت باشد و دیگر میفرمودند که آن  
حکایت که حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سره در منطق  
الطیر آورده اند که جبرئیل در سدره بانگ لبیک غیبی می شنید  
و بطلب بر می یافت آن بنده در ملک و ملکوت میدوید تا آخر  
در تبتخانه بانگس رسید دید که او سر به پیش بت نهاده او را  
بزار میخواند و حق تعالی بپاکی لبیک غیبی نیاز او را  
اجابت میکند همچنانکه تا آخر حضرت شیخ بیان کرده اند  
در آن سری و نکته دیگر است که ببانگ لبیک حق تعالی  
آن بنده را اجابت میکند است نکته از اجنبی  
میفرمودند که حقیقت جمیع مجتهدا راجع بحق است آن شخصها



فایه در محبت و از ضلالت بستی رسته بود و کفایت  
 پیوسته بود اجابت او از آن رهگذر حقیقه بود نه از  
 ظاهر زیرا که کفر و اسلام از تعلقات وجودیست  
 اگر بستی است عین بت بستی است چون بت شد  
 کفر و اسلام جیت آنرا که فنا شعار و فقر آیین است  
 نه بکفر و نه اسلام و نه دنیا دینی است  
 روشد میان همین خداوند خدا و الغر اذ انهم هولاء  
 این است **مقدمه مجلس** بیت و نیم آنکه فاضلی از آن  
 حضرت مدظله العالی سوال کرد که قرآن قدیمست و یا  
 ناطقت از حکایات و قصص آن همه حادث است  
 و آنچه متعلق است آن از لیت و قدیمست و قرآن  
 را که نیز باین اعتبار ثبوت از لیت در علم الله قدیم گفته  
 اند نه باعتبار تغییر الفاظ و عبارات **مقدمه مجلس** سی ام  
 آنکه آنحضرت مدظله العالی آنکه میفرمودند که در زمانه  
 که در میر و سلوک بودم و در مشهد بروضه حضرت امام محمد

در مجلس  
 در مجلس  
 در مجلس  
 در مجلس

بسم الله

امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه رسیدم و در مسجدی  
 که بر سر روضه امام است نماز گزار و شخصی را دیدم  
 که روی خود را بیکج مسجد که میان مغرب و جنوب است  
 کرده نشسته است بعد از آنکه نماز گذارم مرا به پیش  
 خود طلبید پرسید که از کجای آئی گفتیم که از خوارزم دیگر  
 که چه مذهب داری گفتیم مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوچه  
 رحمة الله علیه گفت چه مذهب این امام الهدی را اختیار  
 میکنی که این مذهب را اختیار کردی پرسیدم که امام را چه  
 مذهب اعتقاد داری گفت امام شیعی مذهب بوده است  
 گفتیم که در غلط کرده مذهب امام همین است که من دارم  
 و با او گفتیم که قطع نظر از دلایل و سندی دیگر بتوسنید  
 نظایر بگویم که خاطر نشان تو کرد این که از آن زمان که حضرت  
 امام نقل کرده اند مسجد و مرقد ایشان را همین قبله که من  
 نماز گزارم راست کرده اند و تا این زمان بچکس را  
 در آن قبله اختلاف نیست و تو دعوی میکنی که من مذهب



امام و امام و آن بوی خود را از قبله گردانیده که اگر امام  
با این مذهب که تو اعتقاد داری هر اینکه قبله مسجد ایشان  
را بدستور اعتقاد تو می بایست دانست کردن از همین  
بدانکه تو مذهب امام نداری چون بخاطرش این سخن  
معتول افتاد ساکت گشت باز با و گفتم تو کعبه را معتقد  
هستی که بیت الله است و نیز اعتقاد داری که قبله جبهه  
کعبه است گفت درین جبهه تردید است که من بر ملت اسلام  
و لیکن بعضی مذهب شیعه را بمن خاطر نشان کرده اند که مذ  
حق اینست از آن سبب این مذهب اختیار کرده ام با و  
گفتم که چون کعبه قبله اهل اسلام است بیت الله مقام  
و قبله حنی است و مقام شافعی است و مقام حنبلی و مقام  
مالکی هر یک مرکز تشیع که محراب مقام شیعی و آنجا بوده  
ازین استدلال بکن که این مذهب حق نیست اگر حق بودی  
را در خاطر حق تعالی مقایسه بودی ازین سخنان آن شیعی  
متأثر شده از اعتقاد خود بآن مذهب برگشته مذهب

این مذهب

اهل سنت و جماعه اختیار کرد **معتوبه محاسن** سی و یکم آنکه  
آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که بوی پیر ما را در ولایت  
خراسان فردجایی بملاقات گذاشته بودند و سید عریضی  
در آنجا آمده انابت کرد و ایام خلوت بدرویشان  
مواخت کرد بعد از آنکه اوزی گذشت آمده عرض  
حال خود کرد و در خلوت من صورت هوا بجایی پیدا میشود  
که هر عضوی از اعضاء وی بیک حیوانی در تده می ماند و آن  
صورت بر من حمله میکند نزدیک است که از هول آن زهر  
من پاره شود و خلوت مرا طاعت و تیره کی فرمید که  
فرمودند که مرا معلوم شد که آن سید را فاضل بوده است  
و لیکن خواستم که او را بحکمت از آن راه ضلالت بعضی  
اصحاب و اعتقاد باطل باز گردانم و گفتم که مشغولی را  
پیشتر کن و ذکر را محکم تر بگو و بتی خاطر مشغولی باش امید  
است که حقیقت آن بر تو ظاهر گردد و آن صورت تبدیل  
یابد و زود یک پطاعت و مضطرب را حوال آمده عرض نمود



که این مرتبه و مقام و ساعه بساعه قوی تر و نهیب تر میگردد  
که چنان شده است که دیگر طاقت هیبت امدارم بعد از آن  
با و گفتیم که در اعتقادات و شناخت سه مرتبه است علم  
الیقین و عینی الیقین علم الیقین آشت که از دلایل  
معقول و منقول کسی را علم بمعرفت نبی شود و عینی الیقین  
آشت که بدیده عیان آن چیز را مشاهده نماید و حق الیقین  
آشت که خود مستغرق آن حقیقت شود و هر عاقلی را  
نتیجه است که سالکان نتیجه اثر ابعین الیقین مشاهده  
مینمایند و هر کسی را اصفا نیست و میم که اگر تبدیل آن صفات  
و میم بجمیده نشود در قیامت بهمان صورت محسوس خواهد  
شد این زمانی معلوم میشود که در باطن توصیف نفس  
و بعضی اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم که این صورت  
باین صفت بر تو ظاهر شده است و قوی شدن روز را  
جهت است که نسبت بعضی اصحاب را بصیب زیاده  
می ساخته و اگر این فصاحت و کمالی را در عالم بتو کفایت

قبول نمیکرد و بی چون خود مشاهده کردی اگر در دنیا برنگردی  
و توبه نکنی از صورت انسانی که اهل اسلام را خواهد بود  
بهره نداری و در گور سبب عذاب تو همین صفت با این است  
و صفات خواهد بود و در قیامت بهر صورت همین صفت محسوس  
خواهی شد انگاه خلقت را از شدنی با و گفته شد که در اسلام  
چه جانی باز بها کرده اند و نسبت ایشان بکفرت رساله الهی  
عالیه و سلم بایکدیگر چگونه بوده است آن سید را زین گفته  
احوال خود حاضر گشته از روی اظهار کبریت حال خود را اینانی  
کرد که اگر بی این خلعت در من هست و هر روز چند میزار  
بار تسبیح را بصحب اصحاب میکردم و در زمانی که بصفت مشغول  
میشدم این صورت بهیبت پیدا میشد و در میدان قوی  
میشد این زمانی که تعمر و تنبیه فرمودید مرا یقینی شد که نتیجه  
آن عمل بوده است دانستم که آن طریق باطل بوده است  
از آن اعتقاد باطل و عداوت اصحاب برکشتم و توبه کردم  
و اعتقاد خود را بهم و صحابه رسول دهم درست کردم و محبت



خلتا را پیشین شدم چون باز مجد و انابت کرد و تجلی  
 و اعتقاد پاک بجنوب در رفت هماندم بنور اسلام دل  
 او منور گشت و دریا از عالم غیب بر دل او گشت و گشت  
 و انوار عباد و پیر و تافتت گرفت و مکاشفات و حالات  
 با و رو بنمود و مجذوب فرعونی شد که طاقت مشغول  
 نداشت که احوالش همیشه متغیر بود و این جذب غالب  
 و قابلیت او را ظلمه طلالت بنقض اصحاب رسول الله  
 صای الله علیه و سلم انجمن پوشیده و او را باین تیره یک  
 و بدحایه و پریشانی روزگار رسانیده بود و ای بر و دیگران  
 بتین شد که بدترین فساد و مجاہد ادبی را صفت بعض  
 اصحاب بود است که آتش جذب و حرارت شوق و قابلیت  
 او را هیچ کناهی انجمن افسرده و معدوم نمی ساخت الا  
 این که ای یونان برترین الله تعالی هدایت یافت و از ان  
 اعتقاد بصدق باز گشت و توبه و استغفار کرد و از ستم  
 محب اصحاب رسول عوم شد و بعضی ایشان را از حاشیه ضمیر

محو شد همان ساعت ظلمه این ضلالت هم از نظر پاکش او فرج  
 شده و حالات و ترقیات و نور و صفای با و روی نموده و  
 که تیره یک احوال این شخصی و سر این که در افق منکر  
 اند ما را معلوم شد که بسبب این تیره یک نفر مرکز بر ایشان  
 صفای روی نموده است از چنانکه در مرتبه از مراتب  
 ولایت ایشان را را جی باشد از انجمن ایشان منکر ولایت  
 اند چون ایشان را از نور ولایت و صفای کن بهره نموده  
 است العیاذ بالله من هذه الحال **مقوله** عیسیٰ سید دوم  
 انکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که حضرت محی طریف  
 اهل الله افتخار مرشدان درگاه امیر عید الله قدس الله سره  
 العزیز که از مقتدایان این طریف اند چنین نوشته اند  
 که اگر در کسایت که دعوی مقتدای می کنند از حقایق که در  
 حرف الهی است اگر از ایشان پرسیده شود که از عده جوامع  
 کن بر آیند در مدعای خود صادق صواب باشند و الا فلا  
 فرمودند که حرف الهی ضد سوال است اگر از عارفی پرسیده



شود که خود و نه را جواب گوید و در یکی عاجز آید هنوز  
او ناقص است و اقتدار انشاید و آن که ایمانی نیست  
که هنوز بهره از حقیقت نیافته اند و از عهده یکی سوال میگویند  
پرونی آمد و عوای کمال و شیخی میکنند بساطا همان که اطفال  
خود و خلقت میکنند هر چه کند ادعای به از نیست و برای آن  
کینه ظلم است بر نفس خود و این افری بر حق است  
و موجب اضلال خلق است و بدترین کینا همان است  
دیگر آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که معنی صد سوال در  
الف است که الف عبارت از احد ذات است که جمیع  
جمیع صفات از انجمله نود و نه اسم است که اصل و کمال  
جمیع در صفت است که کالات سالکانه موقوف بر  
این است اگر سالکی تجلیات و تربیت نود و نه اسم  
شده باشد و او را از کیفیت حالات تجلیات نود و نه اسم  
پرسند که از روی تحقیق جواب گویند اما اسم ذات که احد  
چه محتاجی نشده باشد و از جواب و کیفیت و حال آن حقیقت

ذات عاجز آید آنکس هنوز ناقص از تمام است و آنکس  
مخلص است نه مخلص و در خطر عظیم است المخلصیت  
نه خطر عظیم است <sup>معنی</sup> سی و بیستم آنکه آنحضرت  
مد ظله العالی میفرمودند که شخصی از ما سه ال کرد که طفلان  
که معصومند از کینا مان صغیره و کبیره جوشت که در محل نوح  
مرضها و تشویشها بسیار میکنند و این میگویند که تشویش و جوش  
از برای کفارت کینا است نظر بطفلیان جوشت مادر آنها  
آن شخص چنین بخاطر رسید که روح که در عالم خود بود و در مقام  
خود بود و او را نه نسبت بود و نه تنزل غرض این که روح  
را در کسوت اجسام باین عالم می آرند مزید ترقیات و جرات  
اوست و مقام قرب و معرفت الهی و این ترقیات روح  
در ملک اجسام حاصل نمیشود مگر بر پا داشت و طفلان را استعداده  
و استحقاق و پادشاهات هنوز در عالم ملک حاضر نشده است  
و عادات الهیه اینچنین جاری شده است که روح بی پادشاه  
بآن مراتب اعلی نمی رسد و طفلان را در اول مراتب اعلی



عز شده است و حصول آن مراتب ایشان را برانگیخت  
 مرضی است از آنچه است که ایشان را مرضای معبود خدای  
 انیم میزند از مرضای در وقت بیخوابی سبب آن ریاضت  
 آن مراتب اعلی را در یابند و موعالی علیتی قدیر و الب  
 البصیر **مجلس سیم** و چهارم آنکه از آنحضرت مد ظله العالی  
 شخصی سوال کرد که دانشمندی با منی گفت که این که مبت  
 را در عزاداری است اعززه بوده و دفن میکنند امری فایده  
 ایست هر چه عمل است اگر عمل دارد اهل نجاست  
 و اگر ندارد جواری آن عزیزم او را فایده نمیکند حضرت  
 ایشان فرمودند که اگر چه اصل عمل است اما آنکه در جواری  
 بزرگ دینی فایده نباشد نیست زیرا که فیض و انعام  
 او ایشان را بهره هست و او را همچنین تعبیر فرمودند  
 که مثلاً شخصی یکی عزیزی را همراهی میکند و خان نعمه  
 به پیش او میکشد طویل او چندینی دیگر از حضار آن مجلس  
 بهره مند و مستفیض میشوند از آن رحمت و عطای الهی

که بر دوستی از دوستان خود برکت بر چون نامه آن  
 آن جواری محروم ماند خوان نعمه را جویشانی  
 کشند با کد آن از آن بخشی دهند بر طویل و  
 از رحمتش بی نوایان سم از آن بهره ببرند **مجلس**  
 سیم و پنجم آنکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که نوبتی  
 در ملازمت معتقدی خود بطواف روضه امام میشتند  
 رفته بودم و از آنجایی سحر بود که حضرت معتقدی سوار  
 شده متوجه ولایت جام شدند درین شب درین راه  
 غیر رخصت خوارزم طلبیدم ایشان فرمودند که چه آید  
 دینی که فرصت بود رخصت نه طلبیدی که ما کتاب بسیار  
 بر دم و طایفه اینان دیار میفرستیم که هر کسی را که در  
 طلبی بوده باشد با و تعلیم و تلقین کنند بکار درویشی  
 او را مشغولی میفرمودی حضرت مخدومی میفرمودند که من  
 گفتم که حضرت ایشان فاتحه بخوانند که من ایامی بسک  
 از دنیا برم مراد اعیان این نوع کار نیست و حضرت



از این سخن من استغفرو گفتند که ترا عقیده اینست  
 که پیر کاذبی ببرد خواهد فرمود که آن سبب بی ایمانی  
 است و من گفتم که حاشا که این بخاطر خطور کند ولیکن  
 از حضرت شیخ سقیانی مشوری حکایتی دیدم که نسبت مبارک  
 ایشان شکسته غول شده بود است از ایشان سبب  
 اندوخته اند فرموده اند که من در ملازمت جنین  
 پیر بوده ام که صاحب حالات و مقامات بودند و در وقت  
 نزول ایشان حاضر بودم که از عالم بی ایمان رفتند از آن  
 آن بدید و عظمت آبی بنتم شکست اکنون من از آن  
 رسیدم که این حکایات را بعضی رسانیدم بعد از آن  
 حضرت معتدای ما فرمودند که آری راست میگوید  
 ولیکن هر کس افتاده است از راه افتاده است  
 که انت المخلصیت بن خطه عظیم در شان رنده کا  
 راه است که ایشان هنوز از خود و خود برستی خلاص  
 نشده اند و در شان رسیدگان دولت بتو با برده عا

اینجاست جاری نشده است که آن ذایقه را بچشم است  
 حق ظاهر کرد اینده بخود بایسته ساخته باشد و در تفسیر  
 و تبدل راه یابد و او را از آن مرتبه باز اندازند و آن  
 محفوظ است و نص کلام الهی است الله اعلم  
 علیهم و السلام یحذرون منشور بشارت پیوست این  
 طایفه است که ایشان از خوف تنزلی در پی ایمان رفتند  
 همین گشته و حفظ و امان حضرت حق جل ذکره محفوظند  
 سبب و ششم آنکه اکثر اصحاب و مؤیدان  
 ایشان علما و طلبه و فاضلان بودند و این ضعیفی یک  
 نوبت در ایام اربعینی بجهت غرض و اتعنه بجز خطرت  
 ایشان رفتم بعد از تغییر احوال آنحضرت فرمودند درین  
 مارا کاری افتاده است که در میان مح شیخی را این  
 پیش نیامده باشد زیرا که این جماعت که بانابت مشرف  
 شده خلوت نشسته اند همه فاضل و اهل عقل مناظر  
 اند ظاهر ابوابنا امر نامعقول مقبول و مسام ایشان



بشود و خبر و افقات و واردات ایشان را بنویسند و باید  
 کرد که معقول خاطر نشان ایشان شود و گرنه پیمنا و بکار  
 بتقلید قبول ندارند و فرمودند که حال یکی از این جماعه  
 آمده عرض حال خود میکرد و بعضی از ارباب و اعیان که  
 در خلعت تیره و مکشوف شده بود میگفت و مژد بود  
 که خبا و این امر و هم و خیال باشد که باین اعتقاد باشد  
 و اعتقاد غایب من از و برسدیم که این روشنها را که می  
 در حالت چشم کشاده و پوشیده می بینی یا در همان حال  
 چشم کشاده و می بینی گفت که در دیدن آن چشم کشاده و پوشیده  
 یکسانست بعد از آن از و برسدیم که صورت و خیال  
 در کجا منتقل میگردد و او را آنچه خبر دیده میشود گفت  
 رویت و هم و خیال نه بهر است بعد از آن با و گفتم که  
 خود میکوی که در دیدن آن چشم کشاده و پوشیده یکی  
 سافت و اگر کون و هم و خیال میبود می بایست  
 که در حال چشم پوشیدن ظاهر نمیشد و از این بدانکه این احوال

و هم و خیال نیست اما دیده ظاهر را بصیرت میکنند و  
 باطن را بصیرت میکنند بواسطه اشتغال صورتی بصیر  
 حجاب شده است بواسطه غلبه آن حجاب فزیده بصیرت  
 اعمی گشته است که در رویت مغیبات محروم و معجز و  
 گشته است و اهل ریاضت را بسبب حبس هوا و اس ظاه  
 تفرقه حجب هوا و اس ظاهر گشته و بصیرت ریاضت دیده باطن  
 جلای یابد تا بر و مرتبه دیده عیان رسید بصیر حجاب  
 بصیرت نمیشد و بکل بصیر و بصیرت یکی میشود از آنست  
 چشم کشاده و پوشیده در دیدن مغیبات یکسانست  
 و آنچه از مغیبات می بیند در عالم ملکوت می بیند  
 درین عالم اما بواسطه اتحاد بصیر و بصیرت در حال چشم  
 کشاده یک می بیند اعتقاد میکند که درین عالم دیده  
 اما نه چنانست زیرا که ممکن مغیبات ملکوت  
 معتد به مجلسی و هفتم آنکه روی در مجلس آنحضرت مد ظله العالی  
 حاکمی بود که اهل رجب و حال در آن مجلس همه علماء بودند



آنچه از ادراخ و تکیانی اهل وجد حضرت ایشان فرمودند  
 که این مصراع بنی الناس مشهورست که بعد المشرقین  
 آمد میانی شیخ و مولانا این سخن دلالت بر آن میکند که  
 ایشان را مناسبتی بولایت و حال مشایخ نیست و این  
 عجب سخنی است کدام دل که در و نشاء محبت حق  
 نیست و داعیه طلب حق در و مودع نباشد تا باطل  
 حجب تواریفی عالم ایشان از آن مهجور مانده است  
 و در پی تحقیق و تشخیص سخن رفته در عقبات سلوک مانده  
 اند اگر راه دان و انانی و محقق شناسی حل اشکالات  
 ایشان نماید و ایشان را از آن عقبه بگذرانند  
 و عده های ایشان را بکشاید اگر از حقیقه امری خاطر  
 نشان ایشان شود محقق ترین و داناترین خلایقند  
 هر آینه از همه کس بهتر خواهند قبول کرد و ذوق آثرا  
 از همه کس بهتر خواهند یافت همانا که بعد المشرقین  
 میان ایشان و مقلدان و فرقه و متشیخ و متشیخ است

نه محققان زیرا که از مشایخ کبار و دانشمندان بسیار  
 بوده اند و ما نیز میخواهیم که این معنی ولایت به هم آید  
 برخیزد و اهل این معنی همه عالمان باشند زیرا که یقین هر  
 قدر معرفت اوست و معرفت هر کس بعد تحقیق اوست  
 و محقق ترین خلق و داناترین ایشانند بعد از انبیا و اولیا  
 علما اند پس عین الیقین و حق الیقین ایشان را فراتر  
 تحقیق و قابلیت ایشان خواهد بود و بیکر میفرمودند که  
 منکر این طایفه نمایان بهتر از مخلصان جاهلست زیرا که  
 باین فریق داناتر معقول را خاطر نشان میتوان کرد و میباشند  
 که صواب و غیر صواب کدام و حق و باطل را باطن امتیاز میکنند  
 و بعد از حصول یقین از روی تحقیق اقبال این امر میکنند  
 و بهر چیز و سواش انگیز از جا نمیروند و لیکن بنا و ان سخن  
 معقول نمیتوان ساخت چیزی خاطر نشان ایشان نمیشود  
 و یقین ایشان معذور یقین انسانست و استقامت ایشان  
 بقدر اخلاص ایشان خواهد بود و مدار نیای شی بر بی مدار است



آنکه چیست **سوره مجلس** سی و هشتم آنکه آنحضرت مد ظله  
 العالی از سیرت متوجه بخارا شدند چون به لایت بخارا  
 بموضع ظاهر رباط رسیدند داعیه آن کردند که بجانب بخارا  
 رفته از اینجا طواف قلوب اعزّه و مقبره مشایخ کرده بجا  
 بخارا بروند چنانچه از خادمان آنحضرت بایشان پرسیدند  
 که مصلحت اینست از آن راه نروید که مردم را از نزول  
 در میان تشویش رسد آنحضرت را ازین رای خادم  
 تغیری پدید گشته فرمودند که ای درویش اینی مصلحت که  
 از برای دنیا می بانی بپنج از برای مصلحت دینی و ایمان  
 خود بپوش و فکر عاقبت کار خود کنی که ما بر سجادۀ مشایخ  
 بامر و مصلحت پنی کسی نیست و بامر انبیه و اذن اله نشسته  
 ایم که رای و تدبیر و مصلحت مع آفریده را در آن مملکت  
 نیست مصلحت خلق را بگذار و بحق راست باش چون  
 بحق راست شدی از خلق فارغ باشی که گفته اند  
 که کردند رسد از خلق مرخص که نه راحت رسد از خلق نه بیخ

چنین بود آن که روی بخلق و آری بخلق نزدیکیم و از حق  
 دوری چون روی بحق آوردی بحق نزدیک و از خلق دور  
 ای گرفتار بند چون و جبر با قضا و قدر بگزار ترا  
 رای تدبیر از ملوک بود فکر و اندیشه از ملوک بود  
 خرقه پاکباز عالم سوز رسته از فکر شام هر غم بزور  
 را بستان محو در قضا باشد فکرشان در حق با خدا باشد  
 سی و نهم آنکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند  
 که بعضی از مشایخ گفته اند که هر کس تا در اول کار از حق  
 محجوب و دور است و برویت خلق سرور و مغرور است  
 و آنچه بسندیده خلق است ظاهر میکرد اند و آنچه ناپسندیده است  
 در می پوشاند تا همه افعال و احوال ظاهری او بسندیده خلق  
 گشته خلق به نیکی او قرار داده در طریقت اخلاص و اعتقاد  
 او مصدق میشوند و در آخر احوال و طی مقامات و خلایق  
 از خود و خلق و لباس خلعت را از او میکشند و خلعت حق  
 در او میپوشند آن وقت تمام نظر او بر حق میشود و سرچشمه

که ما را دل و صدقیت شد و هر کس را در او نزدیکیم  
 صفا ای حق آنست که بوی او



و هر چه میکند بحق میگوید و بحق میکنند و این مرتب از  
خود است و از انجمنه خلاص میگردد و او گفته در نیمی از  
میله دند که ترا به یکی اقرار کنند هر تو هم کار عشق خواه  
کنند اقرار تو آن زمان درست است که خلق از تو بیزد  
بکل انکار و گفتند **مجلس** چه نام آنکه آنحضرت مظلوم  
میفرمودند که بعضی از مشایخ من گفتست که ایشان گفته  
اند که چندین وقت هر چه حق تعالی گفت ما آنچنان کردیم  
ایم و چندین وقت دیگر است که آنچه میگویم حق تعالی  
سمان میکند این سخن نه بان معنی است که حق تعالی  
بطریق خطاب با او گفته باشد یا او بحق گفته باشد این سخن  
در حقیت معنی دیگر دارد و مردم از این معنی ظاهر فر  
میکردند و معنی آنکه گفته اند که آنچه حق گفت ما آنچنان کردیم  
ان مقام رضایت و رضا ترک اختیار است و در حق  
از آنچه از حکم قضا و قدر با و رسد یعنی خواه شدت و بلا  
و خواه نعم و عطا آنچه با و ارادت رسد در همه بی کراهت

راضی باشد و همه بر مساوی باشند و این نهایت مقامات  
سازگاریست رسیدن باین پایه بلند هر چند که راهش  
میسر نیست و هر مقلدی را از کیفیت این رتبه اعلی خبر  
نیست و فرق میان هر رضا آنست که در هر نوعی که  
لازم نیست اگر چه بدول بعضی وقایع مکرره آید ولیکن  
بر مشت آن تحمل بیناید بخلاف رضا که گاه و اختیار را  
مطلوبه در آن راه نیست پس آن سخنی که نه چندی گفت  
منی ان کردم باین معنی است که مرا از این اراده  
از قضا و قدر آتی بود بر منی رسید بر همه راضی بودم  
مهره اگر بی اختیار و اراده نبود دیگر بود آنکه بخت  
را از مقام رضا است زیرا که وقتی که افعال همه در محل  
رضا افتد پس از فاعل هر چه واقع شود همه محبوب است  
و در نهایت بنده از خوف مستلزم بعت رضای حق است  
و بر بندگی بکام نیست و منی از نعمت و رضای حق  
نموده حق را مستلزم بعت است و این همه در



بنات بجهنم و بجهنم پس مرند و اگر که این پانیه مقام  
اعلی تمام او شود محبوب حق تعالی باشد ازین راه  
تقرب تجلی صفت اراده حق بآن متعلق میشود و این  
معنی است که گفته اند که هر چه من میگویم خدای بخشن  
میکند و دیگر بدانکه این رضا و محبت قدیمه هرگز در دنیا  
و نه در آخرت از بنده جدایی نکند و او را بهشت  
رساند که روح و فرخ لازم اهل بهشت است که از رضا  
و محبت مستغنی نباشد و فرمودند و در آخر نیز اهل بهشت  
از رضا و محبت مستغنی نیستند اللهم ارزقنا هذا الذی  
انما لیس لنا الاصلنا ای مقاصد الجلبه الکمالیه بحق محمد  
و آله را مجاد برحتک یا ارحم الراحمین یا اله العالمین  
و یا خیر الانامین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین

تمت النسخه الشریفه

تألیف  
میرزا  
محمد  
باقر  
کاشانی  
در  
ماه  
ربیع  
الثانی  
سال  
۱۲۰۰



